۞ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوٓا۟
ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَنجَيْنَٰهُ
وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ ۖ قَدَّرْنَٰهَا مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٥٧﴾ وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿٥٨﴾ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ
وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ۗ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ
﴿٥٩﴾ أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ
مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن
تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾
أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا
وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ
ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا
دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ
أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ
فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ
يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

آنها پاسخی جز این نداشتند که (به یکدیگر) گفتند:« خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی پاکدامن هستند!»۵۶ ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان(در آن شهر)باشد. ۵۷ سپس بارانی (از سنگ) بر سر آنها باراندیم (و همگی زیر آن مدفون شدند)؛ و چه بد است باران انذارشدگان! ۵۸ بگو:« حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش! » آیا خداوندبهتراست‌یا بتهایی که همتای او قرارمی‌دهند؟! ۵۹ (آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانهاو زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهایی زیبا و سرورانگیز رویاندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستندکه(ازروی‌نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند. ۶۰ یا کسی که زمین را مستقرّ و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوههای ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (و جاهلند). ۶۱ یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خُلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکّر می‌شوید. ۶۲ یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می‌کند، و کسی که بادها را بعنوان بشارت پیش از نزول رحمتش می‌فرستد؛ آیا معبودی با خداست؟! خداوند برتر است از آنچه برای او شریک قرارمی‌دهند. ۶۳

۵۹ . فضیلت ذکر «الحمد لله» : در روایاتی که از اهل بیت(ع) رسیده، فضیلت بسیاری برای گفتن ذکر «الحمد لله» نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم که مفضّل به امام صادق(ع) عرض کرد: دعای جامعی به من بیاموز. حضرت فرمود: «**خدا را حمد و سپاس کن که در این‌صورت هیچ نمازگزاری نمی‌ماند مگر این‌که برای تو دعا می‌کند؛ زیرا همهٔ آنها در نماز می گویند** «سمع الله لمن حمده» (**خداوند، حمد و سپاس کسی را که او را حمد و سپاس می‌کند، بشنود**).» در روایت دیگر آمده: اگر کسی در روز چهار بار حمد کند، شکر آن روز را به‌جا آورده و اگر در شب حمد کند، شکر آن شب را به‌جا آورده است. حتی گفته‌اند: در هنگام خوشی‌ها و سختی‌ها، خدا را سپاس و حمد کنید؛ بدین صورت که اگر به انسان نعمتی رسید، بگوید: «الحمد لله علی هذه النعمة»، و اگر بلایی متوجه او شد، بگوید: «الحمد لله علی کل حال».[1]

۵۹ . سلام بر بندگان برگزیدهٔ خدا : منظور از این بندگان برگزیده، پیامبران و ائمهٔ اطهار(ع) هستند؛ چنان‌که در آیهٔ ۳۳ سورهٔ آل عمران آمده است: «**خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.**» مفسران گفته‌اند که خداوند با این جمله، خبر از برتری معصومان ـ اعم از پیامبران و امامان ـ بر دیگر مردم داده است و امامان اهل بیت(ع) نیز از آل ابراهیم(ع) هستند.[2] در روایات نیز خاندان پاک پیامبر(ص)، مصداق بارز این آیه معرفی شده‌اند (ر.ک. به: توضیح آیهٔ ۳۳ آل‌عمران).[3]

۶۲ . دعای مضطر : در این آیه، سخن از حل مشکلات، شکستن بن‌بست‌ها و اجابت دعا از سوی خداوند به میان آمده است. در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می‌شود و کارد به استخوانش می‌رسد و آدمی از هر نظر درمانده و مضطر می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن‌بست‌ها را برطرف کند و نور امید به دل‌ها بپاشد و درهای رحمت را به روی انسان‌های درمانده باز کند، تنها ذات پاک او است و نه غیر او. گرچه خداوند دعای همه را ـ هر گاه شرایطش جمع باشد ـ اجابت می‌کند، در این آیه، به ویژه بر کلمهٔ مضطر تکیه شده است؛ به این دلیل که یکی از شرایط اجابت دعا این است که انسان به‌کلی چشم از عالم اسباب برگیرد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد و همه چیز را از او بداند و حل هر مشکلی را به دست او ببیند، و این درک و دید، در حال اضطرار دست می‌دهد. درست است که عالم ، عالم اسباب است و مؤمن نهایت تلاش وکوشش خود را در این زمینه به کار می‌گیرد؛ ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی‌شود و همه را از برکت ذات پاک او می‌بیند. این مرحله، مهم‌ترین شرط اجابت دعاست. در بعضی از روایات، این آیه به قیام حضرت مهدی(عج) تفسیر شده است. در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**این آیه در مورد مهدی آل محمد نازل شده است. به خدا سوگند، مضطر اوست. هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به‌جا می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می‌دارد، دعای او را اجابت می‌کند، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و او را خلیفهٔ روی زمین قرار می‌دهد.**» البته آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که یکی از مصداق‌های روشن آن، وجود حضرت مهدی(عج) است که در زمانی که همه جا را فساد فرا گرفته و بشریت در بن‌بست سختی قرار گرفته و حالت اضطرار در کل عالم نمایان شده، او در مقدس‌ترین نقطهٔ روی زمین دست به دعا بر می‌دارد و تقاضای برطرف شدن سختی‌ها را می‌کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می‌دهد و به مصداق «و یجعلکم خلفاء الارض»، او و یارانش را جانشینان روی زمین می‌کند.[4]

۱ـ اطیب‌البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۳ ۲ـ پیشین، ص ۱۶۴ ۳ـ المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۳
۴ـ نمونه، ج ۱۵، ص ۵۱۷ و ۵۲۰

أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ ۗ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
﴿٦٤﴾ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ۚ
وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ ۚ
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا ۖ بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا
نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْ
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾
وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ وَيَقُولُونَ
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ
رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ
عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ
فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می‌کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: «دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید!» ۶۴ بگو: «کسانی که‌در آسمانهاو زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند.» ۶۵ آنها [= مشرکان] اطلاع صحیحی دربارهٔ آخرت ندارند؛ بلکه در اصل آن شک دارند؛ بلکه نسبت به آن نابینایند. ۶۶ و کافران گفتند: «آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم،(زنده می‌شویم و) از دل خاک بیرون می‌آییم؟! ۶۷ این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است.» ۶۸ بگو: «در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید!» ۶۹ از (تکذیب و انکار) آنان غمگین مباش، و سینه‌ات از توطئهٔ آنان تنگ نشود. ۷۰ آنها می‌گویند: «این وعده (عذاب که به ما می‌دهید) کی خواهد آمد اگر راست می‌گویید؟!» ۷۱ بگو: «شاید پاره‌ای از آنچه دربارهٔ آن شتاب می‌کنید، نزدیک و در کنار شما باشد.» ۷۲ مسلّماً پروردگار تو نسبت به مردم، فضل (و رحمت) دارد؛ ولی بیشترشان شکرگزار نیستند. ۷۳ و پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند بخوبی می‌داند. ۷۴ و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین (در لوح محفوظ و علم بی‌پایان پروردگار) ثبت است. ۷۵ این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنان بیان می‌کند؛ ۷۶

۶۶. دنیابینان نابینا : کلمهٔ «اِدّارک» در اصل «تدارَکَ» بوده و تدارک به معنای این است کـه اجـزای چیـزی یکی پس از دیگری ـ مانند حلقهٔ زنجیر ـ بیاید تا تمام شود و چیزی از آن باقی نماند. پس معنای آیه ایـن اسـت که آنها علم خود را تا آخرین بخش در بارهٔ غیر آخرت صرف کردند تا به‌کلی تمام شود و دیگر چیزی از آن نماند تا با آن امر آخرت را دریابند. بنابر این، آیهٔ مورد بحث، شبیه این آیه است که می‌فرماید: «**از کسی که از یـاد مـا روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن. این آخرین حد آگـاهی آنهاسـت** ...» (نجـم ـ ۲۹و۳۰). این آیه در بارهٔ مراحل محرومیت از علم به آخرت سخن می‌گوید و مشرکان لجوج را در بالاترین مرحلهٔ آن یاد می‌کند؛ زیرا معنای جملهٔ «بل اداّرک علمهم فی الاخرة» این است کـه آنهـا علمـی بـه آن ندارنـد و بـه گوششان نخورده. معنای جملهٔ «بل هم فی شک منها» هم این است که اگر هم خبر قیامت به گوششان خـورده و به دل‌هایشان وارد شده، به آن یقین نیافته‌اند و در بارهٔ آن در شک هستند و تصدیقش نکرده‌انـد. معنـای «بـل هم منها عمون» نیز این است که اگر از اعتقاد به قیامت بی‌بهره شده‌اند، به خاطر این است که خداوند ـ به سبب اعتقادات و اعمال پلید آنها ـ چشم جان آنها را کور کرده و در نتیجـه از فهـم و درک آن عاجزنـد. پـس آنهـا در بالاترین مرحلهٔ بی‌خبری از آخرت قرار دارند و هیچ راهی برای معرفت به آن ندارند.[1]

۷۲. شتاب برای چه؟ : «رَدِف» از مادهٔ «رَدف» به معنای قرار گرفتن پشت سر چیزی است. از این رو به کسی که پشت اسب سوار می‌نشیند، «ردیف» گفته می‌شود. همچنین در مورد افراد و اشیایی که پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرند، این کلمه به کار می‌رود. در این که منظور از این عذاب چه بوده، بعضی می‌گویند همان ضربهٔ شدیدی است که بر پیکر این مجرمان لجوج در جنگ بدر ـ نخستین پیکار مسلمانان با کفـار ـ وارد شـد و هفتـاد نفـر از سردمداران آنها به خاک افتادند و هفتاد نفر اسیر شدند. این احتمال نیز وجود دارد که منظـور، مجـازات دردنـاک عمومی باشد، که البته به خاطر وجود پیامبر(ص) که «رحمة لِلعالَمین» بود، از آنها دفع شد و آیهٔ ۳۳ سـورهٔ انفـال نیز شاهد بر آن است. تعبیر «عسی» (**شاید**) از زبان پیامبر(ص) است و حتی وجود آن در کـلام الهـی نیـز ـ بـر خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند ـ هیچ اشکالی ندارد؛ چرا که اشاره به وجود مقدمات و مقتضای چیـزی اسـت؛ هـر چند ممکن است این مقدمات به مانع برخورد کند و به نتیجهٔ نهایی نرسد.[2]

۷۶. قرآن؛ بیانگر اختلافات بنی‌اسرائیل : بنی‌اسرائیل در مسـائل زیـادی بـا هـم اخـتلاف داشـتند؛ در مـورد «مریم» و «عیسی» و در مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده و این‌که او چه کسی اسـت و همچنـین در بسیاری از احکام دینی و مذهبی. قرآن آمد و در این زمینه، حق مطلب را چنین ادا کرده که مسیح(ع) خـود بـا صراحت گفته که «**من بندهٔ خدایم. او کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده اسـت.**» (مـریم ـ ۳۰) و نیز روشن کرد که مسیح از مادر بدون پدر تولد یافته و این امر محالی نیست؛ چرا که خداوند آدم را بـدون پـدر و مادر و تنها از خاک آفرید (آل عمران ـ ۵۹). همچنین پیامبری را کـه اوصـافش در تـورات آمـده، پیـامبر اسـلام می‌داند. به هر حال، یکی از رسالت‌های قرآن، مبارزه با اختلافاتی است که به خـاطر آمیختـه شـدن خرافـات بـا حقایق تعلیمات انبیا به وجود آمده بود و هر پیامبری وظیفه دارد که به اختلافات ناشی از تحریـف‌هـا و آمیخـتن حق و باطل پایان دهد، و چون چنین کاری از یک فرد درس‌نخوانده و برخاسته از محـیط جهـل ممکـن نیسـت، روشن می‌شود که از سوی خدا است.[3]

۱ـ المیزان، ج ۱۵، ص ۳۸۸ ۲ـ نمونه، ج ۱۵، ص ۵۳۲ ۳ـ پیشین، ص ۵۳۷

وَ اِنَّهٗ لَهُدًى وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنينَ ﴿٧٧﴾ اِنَّ رَبَّكَ يَقضى بَينَهُم
بِحُكمِهٖ وَهُوَ العَزيزُ العَليمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّل عَلَى اللهِ اِنَّكَ عَلَى
الحَقِّ المُبينِ ﴿٧٩﴾ اِنَّكَ لا تُسمِعُ المَوتى وَلا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعآءَ
اِذا وَلَّوا مُدبِرينَ ﴿٨٠﴾ وَما اَنتَ بِهٰدِي العُمىِ عَن ضَلٰلَتِهِم
اِن تُسمِعُ اِلّا مَن يُؤمِنُ بِاٰيٰتِنا فَهُم مُسلِمونَ ﴿٨١﴾ ۞ وَ اِذا
وَقَعَ القَولُ عَلَيهِم اَخرَجنا لَهُم دآبَّةً مِنَ الاَرضِ تُكَلِّمُهُم
اَنَّ النّاسَ كانوا بِاٰيٰتِنا لا يوقِنونَ ﴿٨٢﴾ وَيَومَ نَحشُرُ مِن كُلِّ اُمَّةٍ
فَوجًا مِمَّن يُكَذِّبُ بِاٰيٰتِنا فَهُم يوزَعونَ ﴿٨٣﴾ حَتّىٰٓ اِذا جآءو قالَ
اَكَذَّبتُم بِاٰيٰتي وَلَم تُحيطوا بِها عِلمًا اَمّاذا كُنتُم تَعمَلونَ
﴿٨٤﴾ وَوَقَعَ القَولُ عَلَيهِم بِما ظَلَموا فَهُم لا يَنطِقونَ ﴿٨٥﴾ اَلَم يَروا
اَنّا جَعَلنَا الَّيلَ لِيَسكُنوا فيهِ وَالنَّهارَ مُبصِرًا اِنَّ فى ذٰلِكَ
لَاٰيٰتٍ لِقَومٍ يُؤمِنونَ ﴿٨٦﴾ وَيَومَ يُنفَخُ فِي الصّورِ فَفَزِعَ مَن فِي
السَّمٰوٰتِ وَمَن فِي الاَرضِ اِلّا مَن شآءَ اللهُ وَكُلٌّ اَتَوهُ
داخِرينَ ﴿٨٧﴾ وَتَرَى الجِبالَ تَحسَبُها جامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ
صُنعَ اللهِ الَّذى اَتقَنَ كُلَّ شَيءٍ اِنَّهٗ خَبيرٌ بِما تَفعَلونَ ﴿٨٨﴾

ربع الحزب ٣٩

و مایهٔ هدایت و رحمت برای مؤمنان است. ۷۷ پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می‌کند؛ و اوست قادرِ دانا. ۷۸ پس بر خدا توکّل کن، که تو بر حق آشکار هستی. ۷۹ مسلّماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی برمی‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی. ۸۰ و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی؛ تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آمادهٔ پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند. ۸۱ و هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و درآستانهٔ رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنان تکلّم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند. ۸۲ (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند. ۸۳ تا زمانی که (به پای حساب) می‌آیند، (به آنان) می‌گوید: «آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق برنیامدید؟! شما چه اعمالی انجام می‌دادید؟!» ۸۴ در این هنگام، فرمان عذاب بخاطر ظلمشان بر آنها واقع می‌شود، و آنها سخنی ندارند که بگویند. ۸۵ آیا ندیدند که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم و روز را روشنی‌بخش؟! در این امور نشانه‌های روشنی است برای کسانی که ایمان می‌آورند (و آماده قبول حقند). ۸۶ و (به خاطر آورید) روزی را که در «صور» دمیده می‌شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند، جز کسانی که خدا خواسته؛ و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند. ۸۷ کوهها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صُنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلّماً آگاه است. ۸۸

۸۲ . دابةالارض : «دابة» به معنای جنبنده است. بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، این کلمه تنها به جنبندگان غیر انسان اطلاق نمی‌شود؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسان‌ها را نیز در بر می‌گیرد؛ اما قرآن در مورد مصادیق این کلمه چیزی نگفته است. گویی بنا بر اجمال و ابهام بوده و تنها وصفی که برای آن ذکر شده، این است که او با مردم سخن می‌گوید و افراد بی‌ایمان را به اجمال مشخص می‌کند. در روایات اسلامی و سخنان مفسرین، بحث‌های زیادی در این زمینه دیده می‌شود. جمعی از مفسران، به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده، او را یک انسان می‌دانند؛ یک انسان فوق‌العاده، متحرک و فعال که یکی از کارهای اصلی‌اش جدا کردن صفوف مسلمین از منافقین و علامت‌گذاری آنهاست. در حدیثی از پیامبر(ص) در توصیف او چنین آمده است: «**او به‌قدری نیرومند است که هیچ کس به او نمی‌رسد و کسی از دست او نمی‌تواند فرار کند. در پیشانی مؤمن علامت می‌گذارد و می‌نویسد مؤمن، و در پیشانی کافر علامت می‌گذارد و می‌نویسد کافر. با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است.**» در روایات متعددی، این جنبنده به امیرالمؤمنین علی(ع) تطبیق شده است. در روایت معتبری از امام صادق(ع) نقل شده است: «**علی(ع) در مسجد خوابیده بود. پیامبر(ص) به آنجا آمد و او را بیدار کرد و فرمود: «برخیز ای جنبندهٔ الهی.» کسی از یاران عرض کرد: ای رسول خدا، آیا ما حق داریم به یکدیگر چنین اسمی بدهیم؟ پیامبر فرمود: خیر. این نام، مخصوص اوست، و او «دابةالارض» است که خداوند در قرآن فرمود: «و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابةً من الارض.» سپس فرمود: «ای علی، در آخرالزمان، خداوند تو را به بهترین صورت زنده می‌کند و وسیله‌ای در دست توست که دشمنانت را با آن علامت می‌گذاری.».**» طبق این روایت، آیهٔ مورد بحث، مربوط به رجعت است که با آیهٔ بعدی در این باره هماهنگ است.[1]

۸۳ . رجعت : این آیه به یکی دیگر از نشانه‌های رستاخیز اشاره دارد. از آیه چنین استفاده می‌شود که روزی فرا خواهد رسید که خداوند از هر قوم و جمعیتی، گروهی را محشور می‌کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می‌کند. بسیاری از بزرگان، این آیه را اشاره به موضوع بازگشت گروهی از نیکوکاران و بدکاران به همین دنیا در آستانهٔ رستاخیز می‌دانند؛ چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر «مِن کل اُمةٍ فوجاً» صحیح نیست؛ زیرا در قیامت همگان محشور می‌شوند و نه فقط چند گروه. رجعت، از عقاید معروف شیعه است و تفسیرش در عبارتی کوتاه چنین است: بعد از ظهور حضرت مهدی(عج) و در آستانهٔ رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می‌گردند. گروه اول، مدارجی از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم، کیفرهای شدیدی می‌بینند. این مسلّم است که زنده کردن گروهی از مردگان در این دنیا، از محالات نیست؛ همان گونه که زنده کردن همهٔ انسان‌ها در قیامت کاملاً ممکن است. در قرآن مجید نیز زنده شدن پس از مرگ، در پنج مورد از امت‌های گذشته آمده است (ر.ک. به: بقره ـ ۵۶،۷۳،۲۴۳،۲۵۹ و مائده ـ ۱۱۰). مهم‌ترین سؤالی که در برابر این عقیده مطرح می‌شود، این است که هدف از رجعت پیش از رستاخیز عمومی انسان‌ها چیست؟از روایات اسلامی استفاده می‌شود که موضوع جنبهٔ همگانی ندارد؛ بلکه به مؤمنان شایسته‌ای اختصاص دارد که در مرحله‌ای عالی از ایمان قرار دارند؛ همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحلهٔ منحطّی از کفر و ظلم قرار دارند. آن گروه مؤمن که در مسیر تکامل معنوی با موانعی در زندگی خود روبه‌رو شده‌اند و تکامل آنها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکاملی خود ادامه می‌دهند و شاهد حکومت جهانی حق و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت سهیم می‌شوند. به عکس آنها، کافران و منافقان سرسخت، علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات‌هایی مانند مجازات‌های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود را خواهند دید و تنها راه آن رجعت است.[2]

۱ـ نمونه، ج۱۵، ص ۵۵۱ ۲ـ پیشین، ص ۵۴۸ و ۵۵۵ و ۵۵۹

مَن جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ
﴿۸۹﴾ وَمَن جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ
إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾ إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ
ٱلَّذِى حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَىْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ
﴿۹۱﴾ وَأَنْ أَتْلُوَا۟ ٱلْقُرْءَانَ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ
وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿۹۲﴾ وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ
سَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعْرِفُونَهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

سُورَةُ القَصَصِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

طسٓمٓ ﴿۱﴾ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾ نَتْلُوا۟ عَلَيْكَ
مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ
فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ
طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ
كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟
فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿۵﴾

کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز در امانند. ۸۹ و آنها که اعمال بدی انجام دهند، به صورت در آتش افکنده می‌شوند؛ آیا جزایی جز آنچه عمل می‌کردید خواهیدداشت؟! ۹۰(بگو:)من مأمورم پروردگار این شهر (مقدّس مکّه) را عبادت کنم، همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده؛ در حالی که همه چیز از آنِ اوست؛ و من مأمورم که از مسلمین باشم؛ ۹۱ و اینکه قرآن را تلاوت کنم. هر کس هدایت شود به سود خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد بگو: «من فقط از انذار کنندگانم.»۹۲ بگو: «حمد و ستایش مخصوص ذات خداست؛ بزودی آیاتش را به‌شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید؛وپروردگارتو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست. ۹۳

سوره قصص

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

طسم. ۱ اینها آیات کتاب مبین است. ۲ ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می‌خوانیم، برای گروهی که (طالب حقند و) ایمان می‌آورند. ۳ فرعون در زمین برتری‌جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت؛ او بیقین از مفسدان بود. ۴ ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. ۵

۸۹ . منظور از حسنه : در این‌که منظور از حسنه در این آیه چیست، مفسران تعبیرات گوناگونی دارند: بعضی آن را به کلمهٔ توحید ـ «لا اله الا الله» ـ و ایمان به خدا تفسیر کرده‌اند. بعضی آن را اشاره بـه ولایـت امیرالمـؤمنین علی(ع) و ائمهٔ معصومین(ع) می‌دانند و در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده، بر این معنـا تأکیـد شـده است؛ از جمله در حدیثی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**یکی از یاران علـی(ع) خـدمتش آمـد. امـام فرمـود: آیـا از معنای این سخن خداوند «من جاء بالحسنة فله خیر منها» به تو خبر دهم؟ عرض کرد: آری، فـدایت شـوم ای امیرالمؤمنین. آن حضرت فرمود: «حسنه، شناخت ولایت ما اهل بیت است، و سیئه، انکار ولایت و دشمنی با ما.»** البته حسنه و سیئه در این آیه، مفهوم گسترده‌ای دارد که همهٔ اعمال نیک را در بر می‌گیرد؛ از جمله، ایمـان به خدا و پیامبر اسلام(ص) و ولایت ائمه(ع) که در رأس هر کار نیک قرار دارد و مـانع از آن نیسـت کـه اعمـال صالح دیگر نیز مشمول آیه باشد.[1]

محتوای کلی سورهٔ قصص: این سوره در شرایطی که مؤمنان در چنگال دشمنان نیرومندی گرفتار بودند، نـازل شده؛ دشمنانی که هم از نظر جمعیت و شمار و هم قدرت و قوت بر آنها برتری داشتند. این اقلیت مسلمان، چنان تحت فشار آن اکثریت بودند که جمعی، از آیندهٔ اسلام بیمناک و نگران بـه نظـر مـی‌رسـیدند. از آن‌رو کـه ایـن حالت، شباهت زیادی به وضع بنی‌اسرائیل در چنگال فرعونیان داشت، حدود نیمی از آیات ایـن سـوره را داسـتان موسی و بنی‌اسرائیل و فرعونیان تشکیل می‌دهد؛ مخصوصاً در آغـاز سـوره، نویـد حکومـت حـق و عـدل بـرای مستضعفان و بشارت در هم شکستن شوکت ظالمان بازگو شـده اسـت. بخـش دیگـری از ایـن سـوره، داسـتان «قارون» ـ آن مرد ثروتمند مستکبر را که بر علم و ثروت خود تکیه داشت ـ بـازگو مـی‌کنـد کـه بـر اثـر غـرور، سرنوشتی همچون سرنوشت فرعون پیدا کرد؛ او در آب فرو رفت و این در خاک. میان این دو بخش، درس‌هـای زنده و ارزنده‌ای از توحید و معاد، اهمیت قرآن، وضع حال مشرکان در قیامت، موضوع هدایت و ضـلالت و پاسـخ به بهانه‌جویی‌های افراد ضعیف آمده که نتیجه‌ای از بخش یکم و مقدمه‌ای برای بخش دوم است.[2]

۵ . مشیت ما؛ پیروزی مستضعفان : چقدر این آیه گویا و امیدبخش است؛ چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود که تنهـا بـه مستضـعفان بنـی‌اسـرائیل و حکومـت فرعونیان اختصاص دارد؛ بلکه می‌فرماید: فرعون می‌خواست بنی‌اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشـان را در هم کوبد؛ اما ما می‌خواهیم که مستضعفان، پیشوایان و وارثان روی زمین گردند. این بشـارتی اسـت در زمینـهٔ پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. نمونه‌ای از تحقق این خواست الهی، حکومت بنی‌اسـرائیل و زوال حکومـت فرعونیان است. نمونهٔ کامل‌ترش، حکومت پیـامبر اسـلام(ص) و یـارانش بعـد از ظهـور اسـلام اسـت؛ حکومـت پابرهنه‌ها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنهٔ زمـان خـود مـورد تحقیـر و اسـتهزا بودند و تحت فشار قرار داشتند. سرانجام خدا به دست همین گروه، دروازهٔ قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد. نمونهٔ گسترده‌تر آن، ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کرهٔ زمین بـه‌وسـیلهٔ حضرت مهدی(عج) است. این آیات، از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را مـی‌دهـد. در روایات بسیاری به این ظهور بزرگ اشاره شده است. در روایتی از امام علی(ع) در تفسیر این آیـه مـی‌خـوانیم: «**این گروه، آل محمد(ص) هستند. خداوند، مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، بـر می‌انگیزد و به آنها عزت می‌دهد و دشمنانشان را ذلیل می‌کند.**»[3]

۱ـ نمونه، ج ۱۵، ص ۵۷۲ ۲ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۴ ۳ـ پیشین، ص۱۵

وَنُمَكِّنَ لَهُم فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ۝٦ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۖ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ
الْمُرْسَلِينَ ۝٧ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا
وَحَزَنًا ۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا
خَاطِئِينَ ۝٨ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ ۖ
لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
۝٩ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا ۖ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ
لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝١٠ وَقَالَتْ
لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
۝١١ ۞ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ
أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ
نَاصِحُونَ ۝١٢ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝١٣

و حکومتشان را در زمین پا برجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها [= بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم. ۶ ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی‌گردانیم، و او را از رسولان قرار می‌دهیم.» ۷ (هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایهٔ اندوهشان گردد! مسلّماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند. ۸ همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را بعنوان پسرخودبرگزینیم.» وآنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پرورانند)! ۹ (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (بوسیلهٔ ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. ۱۰ و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پیگیری کن.» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی‌خبر بودند. ۱۱ ما همهٔ زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد)؛ و خواهرش (که بی‌تابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد رابرای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» ۱۲ ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعدهٔ الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. ۱۳

نصف الحزب ۲۹

۶ . هامان که بود؟ : هامان، وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که این آیه، لشکریان مصر را لشکریان فرعون و هامان گفته است.[۱] از روایات و تواریخ استفاده می‌شود که او مردی زیرک و مکّار بوده و در بسیاری از جنایات فرعون همکاری داشته و حتی در برخی از موارد، فرعون را نیز راهنمایی می‌کرده است. برای مثال، در روایات می‌خوانیم که حضرت موسی(ع) فرعون را به سوی خدا دعوت کرد و به او وعده داد که در صورت ایمان به خدا، در دنیا زندگی مرفهی خواهد داشت و پس از مرگ به بهشت وارد می‌شود. فرعون کمی تحت تأثیر دعوت موسی(ع) قرار گرفت؛ اما چون او هیچ کاری را بدون مشورت هامان انجام نمی‌داد، در این مورد با او مشورت کرد و او با حیله‌گری و نیرنگ از ایمان آوردن فرعون جلوگیری کرد. همچنین نقل شده است که با شکست ساحران فرعون در برابر موسی(ع) و ایمان آوردن آنها به خداوند، بسیاری از مردم بنی‌اسرائیل به موسی(ع) ایمان آوردند. در این هنگام، هامان به فرعون پیشنهاد کرد که تمام کسانی را که به دین موسی(ع) گرویده‌اند، زندانی کند و فرعون نیز همین کار را کرد. در آن هنگام (همان‌طور که در آیهٔ ۱۳۳ سورهٔ اعراف می‌خوانیم) خداوند بلاهای طوفان، ملخ، آفت گیاهان،قورباغه وخون را پشت سر هم بر آنها نازل کرد.[۲] به همین جهت در روایات می‌خوانیم که همان‌طور که او در دنیا در کنار فرعون به فساد در زمین مشغول بود، در آخرت همراه او در آتش جهنم خواهد سوخت. در روایتی از امام صادق(ع) از قول جد بزرگوارش امام سجاد(ع) می‌خوانیم: «**آتش دوزخ هفت در دارد؛ یک در آن برای فرعون و هامان و قارون است...**»[۳]

۸ . برنامهٔ عجیب الهی : قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج کند؛ بلکه قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که خود با آتشش بسوزند. در مورد فرعونیانِ زورمند و گردن‌کش نیز چنین شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت: قابلهٔ موسی از قبطیان بود؛ سازندهٔ صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود؛ گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، آل فرعون بودند؛ باز کنندگان در صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون‌شکن، همان کاخ فرعون بود. این است قدرت‌نمایی پروردگار.[۴]

۱۲و۱۳ . فلسفهٔ تحریم شیر زنان دیگر بر موسی : در بعضی از روایات آمده که پس از آن‌که تمام زن‌های شیرده بر موسی تحریم شدند و او به آغوش مادرش بازگشت و سینهٔ او را قبول کرد، هامان ـ وزیر فرعون ـ گفت: من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی. چرا در میان این همه زن فقط سینهٔ تو را پذیرفت؟ گفت: به این دلیل که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است. تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده مگر این‌که سینهٔ مرا پذیرفته است. حاضران این سخن را تصدیق کردند و هرکدام هدیه و تحفهٔ گران‌قیمتی به او دادند. در حدیثی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند.**» بعضی گفته‌اند: تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی به خاطر این بود که خدا نمی‌خواست این پیامبر پاک، از شیرهایی که آلوده به حرام، اموال دزدی، جنایت، رشوه و غصب حقوق دیگران است، بنوشد. او می‌بایست از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه می‌کرد تا بتواند برضد ناپاکی‌ها قیام کند و با ناپاکان بستیزد. برخی از مفسران گفته‌اند که موسی(ع) با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند؛ ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد؛ تا آنجا که تصمیم به قتل او گرفت. آنگاه موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، رو به رو گشت.[۵]

۱ـ نمونه، ج۱۶، ص ۱۶
۲ـ برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: بحارالانوار، ج۱۳، ص ۶۷ به بعد
۳ـ بحارالانوار، ج۳۱، ص ۵۱۸
۴ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۳۰
۵ـ پیشین، ص ۳۵

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ
فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ ۖ
فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ
مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ
مُبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ ۚ إِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ
ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي
اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ ۚ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ
مُبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ
يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ۖ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا
أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ
﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ
يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ
مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

و هنگامی که(موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. ۱۴ او بـه هنگامی که اهل شـــهر در غفلت بودند وارد شهر شـد؛ ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او بود (و از بنی اسـرائیل)، و دیگری از دشمنانش؛ آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود؛ موسی مشت محکمی بر سینهٔ او زد و کار او را سـاخت (و بـــر زمین افتاد و مُرد)؛ موسی گفت:« این (نزاع شما) از عمل شیطان بـود، که او دشمن و گمراه‌کنندهٔ آشکاری است.» ۱۵ (سـپس) عرض کرد:« پروردگارا! مـن بـه خویشتـن ستـم کـردم؛ مـرا ببـخش.» خداوند او را بخشـید، که او آمرزنده مهربان است. ۱۶ عرض کرد: «پروردگارا! به شـکرانهٔ نعمتی که بـه مـن دادی، هرگـز پشتیبـان مجرمان نخواهم بود.»۱۷موسی‌درشهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حـادثه‌ای (و درجستجوی اخبار)؛ ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می‌زند و از او کمک می‌خواهد؛ موسی بـه او گفت: « تو آشـکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی. » ۱۸ و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بـود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد،) گفت: « ای موسـی! می‌خواهی مرا بکُشـی همان گونه که دیروز انسانی را کُشتی؟! تو فقط می‌خواهی جبّاری در روی زمین باشی، و نمی‌خواهی از مصلحان باشـی!» ۱۹ (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقـطهٔ شـهر [= مرکز فرعونیان] آمد و گفت: « ای موسـی! این جمعیت برای کُشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛ فوراً (از شهر) خارج شـو، که من از خیرخواهان توام.» ۲۰ موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حـادثه‌ای؛ عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش.» ۲۱

۱۵و۱۶. آیا قتل توسط موسی(ع) با مقام عصمت سازگار است؟ : مفسران بحث‌های دامنه‌داری در مورد مشاجرهٔ مرد قبطی و بنی‌اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی دارند. البته اصل این عمل، مسئلهٔ مهمی نیست؛ چرا که جنایتکاران فرعونی، مفسدان بی‌رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی‌اسرائیلی را سر بریدند و از هیچ‌گونه جنایتی ابا نداشتند، و به این ترتیب، افرادی نبودند که خونشان به ویژه در نظر بنی‌اسرائیل محترم باشد. آنچه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده، تعبیراتی است که خود موسی(ع) در این ماجرا می‌کند: یک جا می‌گوید «هذا مِن عَملِ الشَّیطان» و جای دیگری می‌گوید «رَبِّ اِنّی ظَلَمتُ نفسی فَاغفِر لی». این تعبیرات چگونه با عصمت انبیا که حتی پیش از نبوت و رسالت باید دارای آن باشند، سازگار است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت آنچه از موسی سر زد، ترک اولایی بیش نبود. او با این عملش خود را به زحمت انداخت؛ چرا که قتل یک قبطی به دست موسی چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند. ترک اولی ذاتاً حرام نیست؛ بلکه موجب می‌شود کار خوب‌تری ترک گردد؛ بی آن‌که عمل خلافی انجام شده باشد. در حدیثی از امام رضا(ع) در تفسیر این آیات، چنین می‌خوانیم که منظور از جملهٔ «هذا من عمل الشیطان»، نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر است که عمل شیطانی محسوب می‌شده؛ نه عمل موسی. منظور از «رب انی ظلمت نفسی» نیز این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم، گذاشتم. من نمی‌بایست وارد این شهر می‌شدم. منظور از جملهٔ «فاغفر لی» هم این است که مرا از دشمنانت پوشیده دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران، پوشاندن است). (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: شعراء ـ ۲۰).[1]

۱۹. کسی که دشمن هر دوی آنها بود : بیشتر مفسران گفته‌اند که کسی که به موسی گفت «**می‌خواهی مرا بکشی؛ همان‌طور که دیروز انسانی را کشتی**»، همان کسی بود که روز پیشتر موسی را به کمک طلبید. مرد بنی‌اسرائیلی که خیال کرده بود موسی با این توبیخ بنا دارد او را مانند قبطی دیروز به قتل برساند، از خشم او بیمناک شد و چنین گفت. از سخن او، قبطی طرف دعوایش فهمید که قاتل قبطی دیروز، موسی بوده است. پس به دربار فرعون برگشت و جریان را به وی گزارش داد. فرعون و درباریانش به مشورت نشستند و سرانجام تصمیم به قتل موسی گرفتند. پس منظور از «الذی هو عدو لهما» همان شخصی است که روز قبل از آن نیز با یک قبطی دیگر درگیر شد و موسی به او کمک کرد. قرآن نیز با آوردن این جمله نشان می‌دهد که آنچه در تورات آمده که دو طرف دعوا در آن روز بنی‌اسرائیلی بودند، صحیح نیست؛ بلکه یکی از آنها بنی‌اسرائیلی و دیگری فرعونی بوده است.[2]

۲۰. چه کسی موسی را از نقشهٔ فرعونیان باخبر کرد؟ : این مرد به ظاهر همان کسی است که سپس به «مؤمن آل فرعون» معروف شد. می‌گویند نامش «حزقیل» بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می‌شد و چنان با آنها رابطه داشت که در این‌گونه جلسات شرکت می‌کرد. او از وضع جنایات فرعون رنج می‌برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام بپیوندد. او چشم امید به موسی دوخته بود و در چهرهٔ او، سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می‌کرد. به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است، خود را به موسی رساند و او را از چنگال خطر نجات داد. در سورهٔ غافر خواهیم خواند که او نه تنها در این ماجرا، بلکه در ماجراهای دیگر نیز تکیه‌گاهی برای موسی(ع) بود و دیدهٔ تیزبینی برای بنی‌اسرائیل در قصر فرعون محسوب می‌شد.[3]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۴۴ ۲ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱ ۳ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۵۱

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلقَآءَ مَدينَ قالَ عَسىٰ رَبّي اَن يَهدِيَني سَوآءَ
السَّبيلِ ﴿۲۲﴾ وَلَمّا وَرَدَ ماءَ مَدينَ وَجَدَ عَلَيهِ اُمَّةً مِنَ
النّاسِ يَسقونَ وَوَجَدَ مِن دونِهِمُ امرَاَتَينِ تَذودانِ
قالَ ما خَطبُكُما قالَتا لا نَسقي حَتّىٰ يُصدِرَ الرِّعآءُ
وَاَبونا شَيخٌ كَبيرٌ ﴿۲۳﴾ فَسَقىٰ لَهُما ثُمَّ تَوَلّىٰ اِلَى الظِّلِّ
فَقالَ رَبِّ اِنّي لِما اَنزَلتَ اِلَيَّ مِن خَيرٍ فَقيرٌ ﴿۲۴﴾ فَجآءَتهُ
اِحدىٰهُما تَمشي عَلَى استِحيآءٍ قالَت اِنَّ اَبي يَدعوكَ
لِيَجزِيَكَ اَجرَ ما سَقَيتَ لَنا فَلَمّا جآءَهُ وَقَصَّ عَلَيهِ
القَصَصَ قالَ لا تَخَف نَجَوتَ مِنَ القَومِ الظّٰلِمينَ ﴿۲۵﴾
قالَت اِحدىٰهُما يٰاَبَتِ استَأجِرهُ اِنَّ خَيرَ مَنِ استَأجَرتَ
القَوِيُّ الاَمينُ ﴿۲۶﴾ قالَ اِنّي اُريدُ اَن اُنكِحَكَ اِحدَى
ابنَتَيَّ هٰتَينِ عَلىٰ اَن تَأجُرَني ثَمٰنِيَ حِجَجٍ فَاِن اَتمَمتَ عَشرًا
فَمِن عِندِكَ وَما اُريدُ اَن اَشُقَّ عَلَيكَ سَتَجِدُني اِن شآءَ
اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحينَ ﴿۲۷﴾ قالَ ذٰلِكَ بَينَي وَبَينَكَ اَيَّمَا الاَجَلَينِ
قَضَيتُ فَلا عُدوانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلىٰ ما نَقولُ وَكيلٌ ﴿۲۸﴾

و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.» ۲۲ و هنگامی که به (چاه) آب مَدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند؛ و در کنار آنان دو زن‌را دیدکه مراقب گوسفندان‌خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟!)» گفتند: «ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند؛ و پدرما پیرمرد کهنسالی است (و قادر براین کارها نیست.)» ۲۳ موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم.» ۲۴ ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می‌کندتا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» هنگامی که موسی نزد او [= شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی.» ۲۵ یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است).» ۲۶ (شعیب) گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبّتی از ناحیهٔ توست؛ من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاءاللّه مرا از صالحان خواهی یافت.» ۲۷ (موسی) گفت: «(مانعی ندارد،) این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)؛ و خدا بر آنچه ما می‌گوییم گواه است.» ۲۸

۲۴. ادب و زهد موسی(ع) : موسی خسته و گرسنه بود و در آن شهر، غریب و تنها، و پناهگاهی نداشت؛ اما بی‌تابی نکرد. آن‌قدر مؤدب بود که حتی هنگام دعا کردن به صراحت نگفت: خدایا، چنین و چنان کن؛ بلکه عرضه داشت: «**هر خیر و نیکی بر من بفرستی، من به آن نیازمندم.**» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو کرد و بقیه را به لطف پروردگار واگذاشت.[1] در روایتی از امیرالمؤمنین علی(ع) در توصیف زهد پیامبران و بی‌اعتنایی آنها به دنیا می‌خوانیم: «**اگر خواهی جز او [- پیامبر اسلام(ص)] به کسی اقتدا کنی، موسای کلیم(ع) را مقتدا قرار ده که گفت: پروردگارا، هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم. به خدا سوگند، چیزی جز لقمهٔ نانی درخواست نکرد.**»[2]

۲۵. حیا؛ خُلق پیامبران و خانوادهٔ ایشان : یکی از درس‌های مهمی که این آیه به ما می آموزد، «حیا» است. در آیات پیشین خواندیم که دختران شعیب گوسفندان خود را به این دلیل آب نمی‌دادند که در آنجا گروهی از مردان، چهارپایان خود را سیراب می‌کردند. به همین جهت، آن دو دختر صبر می‌کردند تا همهٔ چوپان‌ها خارج شوند و بعد از آنها گوسفندانشان را سیراب کنند. در این آیه نیز می‌خوانیم که یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام بر می‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ موسی آمد و تنها یک جمله گفت: «**پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان ما را به تو بپردازد.**» از طرف دیگر، حیای موسی(ع) نیز سزاوار توجه است؛ چرا که در روایات می‌خوانیم هنگامی که موسی(ع) با دختر شعیب به سمت منزل او حرکت کرد، به او فرمود: «**پشت سر من حرکت کن و راه را به من نشان بده؛ زیرا ما از گروهی هستیم که حتی پشت سر زنان را هم نگاه نمی‌کنیم.**»[3] در روایتی می‌خوانیم که پیامبر(ص) از اصحابش پرسید: «**چه چیزی برای زنان بهتر است؟**»، هیچ‌کس نتوانست پاسخی به این سؤال بدهد. پس این خبر به حضرت فاطمه(س) رسید. آن حضرت فرمود: «**من می‌دانم چه چیزی برای زنان بهتر است؛ این‌که چشم آنها به مردان [نامحرم] نیفتد و مردان [نامحرم نیز] آنها را نبینند.**» هنگامی که فرمایش حضرت زهرا(س) به گوش پیامبر(ص) رسید، حضرت بسیار خوشحال شد و فرمود: «**فاطمه پارهٔ تن من است.**»[4]

۲۶. دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح : در این آیه، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده آمده است: قدرت و امانت. بدیهی است که منظور از قدرت، تنها قدرت جسمانی نیست؛ بلکه مراد، قدرت و قوّت بر انجام مسئولیت است. یک مدیر قوی کسی است که حوزهٔ مأموریت خود را به خوبی بشناسد، از انگیزه‌ها باخبر باشد، در برنامه‌ریزی مسلط و از ابتکار کافی برخوردار و در تنظیم کارها ماهر باشد. هدف‌ها را روشن و نیروها را برای رسیدن به هدف بسیج کند. در عین حال، دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد. آنها که در سپردن مسئولیت‌ها وکارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباه‌اند که برای پذیرش مسئولیت، داشتن تخصص را کافی می‌دانند. منطق اسلام این است که هر کار باید به دست فردی نیرومند و توانا و امین باشد تا نظام جامعه به سامان رسد. اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم که عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه است: مدیران خائن و پاکان غیر مدیر؛ که نتیجهٔ کار هر دو یکی است.[5]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۵۷
۲ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۵۹
۳ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸
۴ـ وسائل‌الشیعة، ج ۲۰، ص ۶۷
۵ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۶۶

۞ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن
جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا ۖ قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا۟ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا
لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ ﴿۲۹﴾ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِىَ مِن شَٰطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ
فِى ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّىٓ أَنَا ٱللَّهُ
رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۳۰﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا
جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۖ
إِنَّكَ مِنَ ٱلْءَامِنِينَ ﴿۳۱﴾ ٱسْلُكْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ
مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ۖ وَٱضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ ۚ فَذَٰنِكَ
بُرْهَٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا
فَٰسِقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ
﴿۳۳﴾ وَأَخِى هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّى لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِىَ رِدْءًا
يُصَدِّقُنِىٓ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿۳۴﴾ قَالَ سَنَشُدُّ
عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَٰنًا فَلَا يَصِلُونَ
إِلَيْكُمَا ۚ بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿۳۵﴾

هنگامی که موسی مدّت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب‌طور آتشی دید؛ به خانواده‌اش گفت:« درنگ کنید که من آتشی دیدم؛ (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید.» ۲۹ هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانهٔ راستِ درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: « ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان. ۳۰ عصایت را بیفکن.» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می‌کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتّی پشت سر خود را نگاه نکرد. (ندا آمد:) «ای موسی! برگرد و نترس، تودر امان هستی. ۳۱ دستت را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می‌شود سفید و درخشنده است‌بدون‌عیب ونقص؛ و دستهایت را بر سینه‌ات بگذار، تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو [= معجزهٔ عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت بسوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند.» ۳۲ عرض کرد:« پروردگارا! من یک تن از آنان را کُشته‌ام؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند. ۳۳ و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می‌ترسم مرا تکذیب کنند.» ۳۴ فرمود: « بزودی بازوان تو را بوسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم، و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم؛ و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی‌یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید.» ۳۵

۳۰. شاطِئِ الوادِ الأیمَن : کلمهٔ «شاطئ» به معنای کنار است و کلمهٔ «وادی» به معنـای محلـی اسـت که سیلاب از آنجا می‌گذرد. به همین اعتبار، شکاف میان دو کوه را نیز وادی می‌گویند. کلمهٔ «بقعة» به معنای قطعه‌ای از زمین است که به شکل زمین‌های اطرافش نباشد. کلمهٔ «ایمـن» بـه معنـای سـمت راست است. بقعهٔ مبارکه، قطعه و نقطهٔ مخصوصی از کنارهٔ سمت راسـت دره اسـت کـه در آن درختـی قرار داشته و ندای «یا موسی» از آن برخاسته و مبارک بودنش نیز به همین خاطر است. ندای الهـی در آنجا به گوش رسید و آن سرزمین از این راه شرافتی یافت. به خاطر همین شـرافت و قداسـت بـود کـه حضرت موسی(ع) مأمور شد کفش خود را در آنجا از پا در آورد.[1]

۳۲. گذاشتن دست‌ها بر سینه برای دور شدن ترس : مشاهدهٔ آن معجزات عجیب در آن شب تاریـک و آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد. از این رو بـه او دسـتور داده شـد کـه دسـت‌هـایش را بـر سینه‌اش بگذارد تا قلبش آرامش یابد. بعضی نیز گفته‌اند که این جمله کنایه از لزوم قاطعیـت و داشـتن عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و نداشتن ترس و وحشت از هر مقام و قـدرتی اسـت. بعضـی نیـز احتمال داده‌اند که هنگامی‌که عصا به مار تبدیل شد، موسی دست خود را گشـود تـا از خویشـتن دفـاع کند؛ اما خداوند به او دستور داد که دستت را جمع کن و نترس؛ نیازی به دفـاع نیسـت. تعبیـر «جنـاح» (بال) به‌جای دست، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده‌ای باشد که به هنگام مشاهدهٔ چیز وحشتناکی پر و بال می‌زند؛ اما وقتی آرامش خود را باز یافت، بال و پـر خود را جمع می‌کند.[2] برخی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از این دسـتور ایـن باشـد کـه خداونـد خواست آن جناب، سیمای خشوع و تواضع به خود بگیرد؛ چون عادت مردم متکبّر و خودپسند این است که بازوهای خود را از پهلو جدا می‌کنند. بدین ترتیب، این آیه شبیه آیهٔ ۸۸ سورهٔ حجر است که خطـاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «**بال (عطوفت) خود را برای مؤمنان فرود آور.**»[3]

۳۴. ترس از تکذیب برای چه؟ : این بخش از آیه، علت درخواست موسی(ع) از خدا مبنی بـر فرسـتادن برادرش هارون به همراه اوست. او می‌ترسید فرعونیان تکذیبش کنند و او خشمگین شود و نتواند دلیـل خود را به وضوح بیان کند؛ چنان‌که در آیات ۱۲ و۱۳ سورهٔ شعراء از قول حضرت موسی(ع) می‌خـوانیم: «**پرودگارا، از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ شود و زبانم به‌قـدر کـافی گویـا نیسـت. پـس (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند).**» از این‌رو، معنای آیه این می‌شود که بـرادرم هـارون فصیح‌تر از من است و زبانی گویاتر از من دارد؛ او را به یـاری‌ام بفرسـت تـا راسـتگویی مـرا در دعـوتم تصدیق کند و وقتی مردم با من بحث و جدال می‌کنند، قانعشان کند؛ زیـرا می‌ترسـم تکـذیبـم کننـد و آن وقت دیگر نتوانم راستی مدعایم را برای آنها روشن کنم. (در بارهٔ فصیح‌تر بودن هارون از موسـی(ع) ر.ک. به: شعراء ـ ۱۲).[4]

۱ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲ ۲ـ نمونه، ج ۱۶، ص۷۷ ۳و۴ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴

فَلَمّا جآءَهُم موسىٰ بِـٔايٰتِنا بَيِّنٰتٍ قالوا ما هٰذآ اِلّا سِحرٌ
مُفتَرًى وَما سَمِعنا بِهٰذا فى ءابآئِنَا الاَوَّلينَ ﴿۳۶﴾
وَقالَ موسىٰ رَبّى اَعلَمُ بِمَن جآءَ بِالهُدىٰ مِن عِندِهٖ
وَمَن تَكونُ لَهٗ عٰقِبَةُ الدّارِ ۖ اِنَّهٗ لا يُفلِحُ الظّٰلِمونَ
﴿۳۷﴾ وَقالَ فِرعَونُ يٰاَيُّهَا المَلَاُ ما عَلِمتُ لَكُم مِن اِلٰهٍ
غَيرى ۚ فَاَوقِد لى يٰهامٰنُ عَلَى الطّينِ فَاجعَل لى صَرحًا
لَعَلّى اَطَّلِعُ اِلىٰ اِلٰهِ موسىٰ وَاِنّى لَاَظُنُّهٗ مِنَ الكٰذِبينَ
﴿۳۸﴾ وَاستَكبَرَ هُوَ وَجُنودُهٗ فِى الاَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ
وَظَنّوا اَنَّهُم اِلَينا لا يُرجَعونَ ﴿۳۹﴾ فَاَخَذنٰهُ وَجُنودَهٗ
فَنَبَذنٰهُم فِى اليَمِّ ۚ فَانظُر كَيفَ كانَ عٰقِبَةُ الظّٰلِمينَ ﴿۴۰﴾
وَجَعَلنٰهُم اَئِمَّةً يَدعونَ اِلَى النّارِ وَيَومَ القِيٰمَةِ
لا يُنصَرونَ ﴿۴۱﴾ وَاَتبَعنٰهُم فى هٰذِهِ الدُّنيا لَعنَةً ۖ وَيَومَ
القِيٰمَةِ هُم مِنَ المَقبوحينَ ﴿۴۲﴾ وَلَقَد ءاتَينا موسَى
الكِتٰبَ مِن بَعدِ ما اَهلَكنَا القُرونَ الاولىٰ
بَصٰٓئِرَ لِلنّاسِ وَهُدًى وَرَحمَةً لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرونَ ﴿۴۳﴾

هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: « این چیزی جز سحر نیست که بدروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده‌ایم! » ۳۶ موسی گفت:« پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده‌اند، و کسانی که عاقبتِ نیکِ سرا(ی دنیاو آخرت) از آنِ آنهاست آگاه‌تر است. مسلّماً ظالمان رستگار نخواهند شد.» ۳۷ فرعون گفت: « ای جمعیّت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (امّا برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب‌ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است.» ۳۸ (سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند، و پنداشتند به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند. ۳۹ ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم؛ اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود! ۴۰ و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. ۴۱ و در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند. ۴۲ و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم؛ کتابی که برای مردم بصیرت‌آفرین بود، و مایهٔ هدایت و رحمت؛ شاید متذکّر شوند. ۴۳

۳۸. برج بلند فرعون : یکی از سنت‌های سیاست‌بازان کهنه‌کار این است که هرگاه حادثهٔ مهمی بر خلاف میل آنها واقع شود، برای منحرف ساختن افکار عمومی، دست به کار آفریدن صحنهٔ تازه‌ای می‌شوند تا افکار توده‌ها را به خود جلب کنند. پس از آن‌که آوازهٔ پیروزی موسی(ع) بر ساحران در سراسر مصر پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز موقعیت حکومت فرعونیان را بیشتر به خطر انداخت؛ چرا که احتمال بیدار شدن توده‌های در بند بسیار زیاد بود. می‌بایست افکار عمومی به هر قیمتی از این واقعه منحرف می‌شد و مشغولیاتی ذهنی توأم با بذل و بخشش، مردم را اغفال و تحمیق می‌کرد. طبق برخی از تواریخ، هامان دستور داد که زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند. پنجاه هزار مرد بنا و معمار را هم برای این کار گسیل کرد و هزاران کارگر را برای فراهم آوردن وسایل کار گماشت. بنای‌ساختمان به قدری‌بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد. بعضی گفته‌اند معماران آن را چنان‌ساختندکه از پله‌های مارپیچی‌آن، مرد اسب‌سواری‌می‌توانست بر فراز برج قرار گیرد.هنگامی‌که‌ساختمان به پایان‌رسید،روزی‌فرعون از برج عظیم‌بالارفت، نگاهی به آسمان کردو دید آسمان همان‌گونه است که از روی زمین پیداست. معروف است تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد. تیر بر اثر برخورد به پرنده‌ای، یا طبق توطئهٔ قبلی خودش، خون‌آلود بازگشت و فرعون از آنجا پایین آمد و به مردم گفت: بروید و فکرتان راحت باشد؛ خدای موسی را کشتم. حتماً گروهی ساده‌لوح باور کردند و این خبر را به همه جا رساندند. این را نیز نقل کرده‌اند که این بنا دوامی نیاورد و به زودی درهم شکست و گروهی را از میان برد.[۱] بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور فرعون از بنای آن برج عظیم، ایجاد رصدخانه‌ای بوده تا از فراز آن، ستارگان را رصد کند و ببیند آیا از وضیعت ستارگان می‌توان پی برد که پیامبری مبعوث شده و آنچه موسی می‌گوید، حقیقت دارد یا خیر.[۲]

۳۹. استکبار؛ لباسی بزرگ‌تر از قامت فرعون : این آیه به استکبار فرعون و فرعونیان و تسلیم نشدن آنها در برابر مبدأ و معاد که ریشهٔ جنایات آنها نیز انکار همین دو اصل بود، پرداخته است. به راستی انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه‌ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره‌بینی به نام میکروب، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می‌فرستد، چگونه می‌تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟! در حدیث معروف قدسی آمده است: «**تکبر و بزرگی، ردای من است و عظمت، لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده. هرکس در اینها با من منازعه کند، او را به دوزخ می‌افکنم.**» بدیهی است که خدا نیازی به این توصیف‌ها ندارد. مهم این است که طغیانگری انسان زمانی شروع می‌شود که باد کبر و غرور، مغز او را پر می‌کند.[۳]

۴۱. امامان نور و نار : در منطق قرآن، دو گونه امام داریم: امامی که پیشوای متقین در مسیر هدایت است و امامانی که رهبران گمراهی هستند و به تعبیر این آیه، امامان آتش. از ویژگی‌های این دو گروه از پیشوایان، چنان که در حدیثی از امام صادق(ع) آمده، این است که «**گروه اول، فرمان خدا را بر فرمان خلق و ارادهٔ خودشان مقدم می شمرند و حکم او را برترین احکام می‌دانند؛ درحالی که گروه دوم، فرمان خویش را بر فرمان خدا مقدم می‌دانند و حکم خویش را فراتر از حکم او می‌شمرند**». با این معیار، شناخت این دو گروه از امامان بسیار آسان است. در روز رستاخیز که صفوف از هم مشخص می‌شود، هر گروهی به‌دنبال امامشان‌اند: ناریان، ناریان را می‌جویند و نوریان، نوریان را. قرآن می‌گوید: « **روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم.**» (اسراء ـ ۷۱). آری، رستاخیز، تجسمی عظیم از این جهان کوچک است و آنها که در اینجا به امامی دل بسته‌اند و در خط او گام برمی‌دارند، در آنجا نیز در خط او هستند. جالب توجه این‌که فرعونی که در دنیا پیشاپیش پیروانش حرکت کرد و آنها را در امواج نیل غرق کرد، در قیامت نیز در پیشاپیش آنها گام برمی‌دارد و آنها را در دریای آتش وارد می‌کند.[۴]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۸۵ ۲ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷ ۳ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۸۹
۴ـ پیشین، ص ۹۱

وَ ما كُنتَ بِجانِبِ الغَربِيِّ اِذ قَضَينا اِلىٰ موسَى
الاَمرَ وَما كُنتَ مِنَ الشّٰهِدينَ ﴿۴۴﴾ وَلٰكِنّا اَنشَأنا
قُرونًا فَتَطاوَلَ عَلَيهِمُ العُمُرُ ۚ وَما كُنتَ ثاوِيًا فى
اَهلِ مَدينَ تَتلوا عَلَيهِم ءايٰتِنا وَلٰكِنّا كُنّا مُرسِلينَ ﴿۴۵﴾
وَما كُنتَ بِجانِبِ الطّورِ اِذ نادَينا وَلٰكِن رَحمَةً مِن
رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَومًا ما اَتىٰهُم مِن نَذيرٍ مِن قَبلِكَ لَعَلَّهُم
يَتَذَكَّرونَ ﴿۴۶﴾ وَلَولا اَن تُصيبَهُم مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَت
اَيديهِم فَيَقولوا رَبَّنا لَولا اَرسَلتَ اِلَينا رَسولًا فَنَتَّبِعَ
ءايٰتِكَ وَنَكونَ مِنَ المُؤمِنينَ ﴿۴۷﴾ فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن
عِندِنا قالوا لَولا اوتِىَ مِثلَ ما اوتِىَ موسىٰ ۚ اَوَلَم يَكفُروا
بِما اوتِىَ موسىٰ مِن قَبلُ ۖ قالوا سِحرانِ تَظٰهَرا وَقالوا
اِنّا بِكُلٍّ كٰفِرونَ ﴿۴۸﴾ قُل فَأتوا بِكِتٰبٍ مِن عِندِ اللّٰهِ هُوَ
اَهدىٰ مِنهُما اَتَّبِعهُ اِن كُنتُم صٰدِقينَ ﴿۴۹﴾ فَاِن لَم يَستَجيبوا
لَكَ فَاعلَم اَنَّما يَتَّبِعونَ اَهواءَهُم ۚ وَمَن اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوىٰهُ
بِغَيرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ لا يَهدِى القَومَ الظّٰلِمينَ ﴿۵۰﴾

تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوّت را به موسی دادیم؛ و تو از شاهدان نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی گذاردیم). ۴۴ ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، و زمانهای طولانی بر آنها گذشت (که آثار انبیا از دلهایشان محو شد؛ پس تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم). تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [= مشرکان مکّه] بخوانی؛ ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این آیات را در اختیارت قرار دادیم). ۴۵ تو در کنارطور نبودی زمانی که ما ندا دادیم؛ ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا بوسیلهٔ آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده‌ای برای آنان نیامده است؛ شاید متذکّر شوند. ۴۶ هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می‌رسید، می‌گفتند:« پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!» ۴۷ ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند:« چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!»مگر (بهانه‌جویانی همانند آنان،) معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند:« این دو نفر[= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم»؟! ۴۸ بگو:« اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت‌بخش‌تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!» ۴۹ اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوسهای خود پیروی می‌کنند. و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟! مسلّماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. ۵۰

۴۴. جانب غربی کجاست؟ : توجه به این نکته لازم است که موسی(ع) در مسیرش از مدین به سوی مصر که از سرزمین سینا می‌گذشت، درست از سوی شرق به غرب حرکت می‌کرد. به عکس، هنگامی که بنی‌اسرائیل از مصر به سوی شام رفتند و از سینا گذشتند، از طرف غرب به شرق می‌آمدند. نکتهٔ دیگر این‌که بر اساس نظر برخی از مفسران، این آیه و آیهٔ ۴۶ هر دو به یک موضوع که همان اولین فرمان الهی به حضرت موسی(ع) و فرستادن او به نزد فرعونیان است، اشاره دارند و آیهٔ ۴۶ در حقیقت تأکیدی بر آیهٔ ۴۴ است[۱]؛ اما برخی دیگر از مفسران بر آن‌اند که این آیه به میقات موسی(ع) و نزول تورات بر او اشاره دارد و آیهٔ ۴۶ در بارهٔ اولین فرمان رسالت الهی و فرستادن موسی(ع) به سوی فرعونیان است.[۲]

۴۶. پاسخ به یک سؤال : در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن می‌گوید که هیچ انذارکننده‌ای قبل از تو برای این قوم ـ یعنی اعراب معاصر پیامبر(ص) ـ نیامده؛ در حالی که می‌دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی‌شود و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده‌اند. در پاسخ می‌گوییم: منظور، فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکنندهٔ آشکار است؛ چرا که میان عصر مسیح(ع) و ظهور پیامبر اسلام(ص) سال‌ها طول کشید و پیامبر اولوالعزم نیامد و همین موضوع بهانه‌ای به دست ملحدان و مفسدان داد. علی(ع) در یکی از سخنانش می‌فرماید: «**خداوند پاک، محمد(ص) را به پیامبری فرستاد؛ در حالی که میان عرب کسی نبود که کتابی خوانده یا دعوی پیامبری کرده باشد. پس محمد(ص) آنان را رهبری کرد؛ به جایی که باید، نشانید و به عرصهٔ رستگاریشان رسانید.**»[۳]

۴۸. سِحران : کلمهٔ «سِحران» به معنای دو سحر و جادو است. منظور کافران از این کلمه، دو کتاب آسمانی تورات و قرآن بوده است؛ چرا که آنها ـ همان‌طور که در آیهٔ قبل خواندیم ـ از روی بهانه‌جویی گفتند که چرا قرآن مانند تورات که یکجا نازل شده، یکجا نازل نمی‌شود. قرآن به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد که کافران زمان موسی(ع) نیز همچون شما به کتاب آسمانی پیامبر خدا کافر شدند و مانند شما گفتند که آن سحر و جادو است.[۴] برخی از مفسران اما گفته‌اند که منظور از سِحران، ساحران به معنای دو جادوگر است و منظور آنها، حضرت موسی و هارون(ع) بوده و این تعبیر برای شدت تأکید است؛ چرا که عرب وقتی در مورد کسی مؤکداً سخن می‌گوید، او را عین آن چیز نظیر عدالت، ظلم یا سحر می‌شمرد.[۵] مثلاً برای تأکید بر عدالت علی(ع) می‌گوید: علی(ع) عدل است (ترجمهٔ حاضر بر اساس احتمال دوم است).

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص۹۶
۲ـ المیزان، ج ۱۶، ص۵۰
۳ـ نمونه، ج ۱۶، ص۹۸
۴ـ المیزان، ج۱۶، ص ۵۲
۵ـ نمونه، ج۱۶، ص ۱۰۲

حزب ۵

۞ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ الَّذِينَ
ءَاتَيْنَٰهُمُ الْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ ۝ وَإِذَا يُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ قَالُوٓا ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ
مُسْلِمِينَ ۝ أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا۟
وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ۝ وَإِذَا
سَمِعُوا۟ اللَّغْوَ أَعْرَضُوا۟ عَنْهُ وَقَالُوا۟ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ
سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى الْجَٰهِلِينَ ۝ إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝ وَقَالُوٓا
إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ أَوَلَمْ نُمَكِّن
لَّهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍۭ
بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَٰكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ
إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَٰرِثِينَ ۝ وَمَا كَانَ رَبُّكَ
مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِىٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ
ءَايَٰتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِى الْقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ ۝

ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکّر شوند. ۵۱ کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم به آن [= قرآن] ایمان می‌آورند. ۵۲ و هنگامی که بر آنان خوانده شود می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه‌حق‌است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم.» ۵۳ آنها کسانی هستند که بخاطر شکیباییشان، اجر و پاداششان‌را دوبار دریافت می‌دارند؛ و بوسیلهٔ نیکیها بدیها را دفع می‌کنند؛ و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند؛ ۵۴ و هرگاه سخن لغو و بیهوده‌بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: «اعمال ما از آنِ ماست و اعمال شما از آنِ خودتان؛ سلام بر شما (سلام وداع)؛ ما خواهان جاهلان نیستیم.» ۵۵ تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هرکس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است. ۵۶ آنها گفتند: «ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، ما را از سرزمینمان می‌ربایند.» آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود؟! رزقی است از جانب ما؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. ۵۷ و چه بسیار از شهرها و آبادیهایی را که بر اثر فراوانی نعمت، مست و مغرور شده بودند هلاک کردیم! این خانه‌های آنهاست که (ویران شده، و) بعد از آنان جز اندکی کسی در آنها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم. ۵۸ و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی‌کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز آبادیها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند. ۵۹

۵۳ . مسلمانان قبل از بعثت پیامبر خاتم(ص) : کسانی که این آیات از آنها سخن می‌گوید ـ یعنی اهل کتابی که در برابر پیامبر(ص) و قرآن سر تسلیم فرود آوردند ـ با جملهٔ «انا کنا من قبله مسلمین»، علت حق بودن و آشنا بودن قرآن در نزدشان را بیان می‌کنند. آنها با این جمله می‌گویند که ما پیش از نزول قرآن، در برابر آن تسلیم بودیم؛ یا این‌که به دینی که این قرآن به آن دعوت می‌کند و اسلام می‌نامد، ایمان داشتیم. این جمله، اشاره به آگاهی آنها از اوصاف پیامبر خدا و کتابی که بر او نازل می‌شود، دارد؛ زیرا آنها این اوصاف را به روشنی در کتاب‌های آسمانی خویش مطالعه کرده بودند. قرآن کریم نیز در بارهٔ آنها می‌فرماید: «**همان‌ها که از فرستادهٔ خدا، پیامبر امی، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیل (که نزدشان است) می‌یابند.**» (اعراف ـ۱۵۷). نیز می‌فرماید: «**آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی‌اسرائیل به خوبی از آن آگاه‌اند؟**» (شعراء ـ ۱۹۷). (برای اطلاع بیشتر از آگاهی اهل کتاب از ویژگی‌های پیامبر ر.ک. به: بقره ـ ۸۹ و انعام ـ ۲۰).[1]

۵۶ . هدایت، تنها به دست خداست : در آیات گذشته، سخن از دو گروه در میان بود: گروهی، مشرکان لجوج از اهل مکه که هر چند رسول خدا بر هدایت آنها اصرار داشت، نور ایمان در قلبشان نفوذ نکرد و به عکس، گروهی از اهل کتاب و افراد دوردست که هدایت الهی را پذیرفتند و عاشقانه در راه اسلام پافشاری و ایثار کردند و حتی از مخالفت بستگان و خویشاوندان و جاهلان خودخواه وحشتی به دل راه ندادند. با توجه به این امور، این آیه پرده از روی این حقیقت بر می‌دارد که هدایت تنها به دست خداست، نه به دست کس دیگر. او می‌داند چه افرادی لایق پذیرش ایمان‌اند و چه قلب‌هایی برای حق می‌تپد و در چه سرهایی، سودای عشق خدا است. آری، او این افراد شایسته را خوب می‌شناسد و به آنها توفیق می‌دهد و لطفش را رفیق راه آنها می‌کند تا به سوی ایمان راه یابند؛ اما تاریک‌دلان زشت‌سیرتی که در دل با حق دشمن‌اند و با تمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا برخاسته‌اند و از نظر زندگی آن‌قدر آلوده و ننگین‌اند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آنها قرار نمی‌دهد. بنابر این، منظور از هدایت در اینجا «ارایهٔ طریق» (نشان دادن راه) نیست؛ چرا که ارایهٔ طریق، کار اصلی پیامبر است و او بدون استثنا راه را به همه نشان می‌دهد؛ بلکه منظور از هدایت در اینجا، «ایصال به مطلوب» (رساندن به سرمنزل مقصود) است. این تنها کار خداست که بذر ایمان را در دل‌ها بپاشد و کار او هم بی‌حساب نیست. او به دل‌های آماده نظر می‌افکند و این نور آسمانی را بر آنها می‌پاشد. به هر حال، این آیه نوعی دلداری برای پیامبر(ص) است که به این واقعیت توجه کند که نه اصرار بر شرک از ناحیهٔ گروهی از بت‌پرستان مکه بی‌دلیل است و نه ایمان مخلصانهٔ مردم حبشه یا نجران و امثال سلمان و بحیراها، و هرگز از ایمان نیاوردن گروه اول نگرانی به خود راه ندهد؛ که این نور الهی به سراغ دل‌های آماده می‌رود و در آنجا وارد می‌شود و خیمه می‌زند. نظیر این مضمون در آیات قرآن فراوان است و از آنها به خوبی معلوم می‌شود که خواست خداوند در بارهٔ این دو گروه بی‌حساب نیست؛ بلکه بر طبق حکمت و برنامه و بر اساس لیاقت‌ها و تلاش‌ها و کوشش‌های افراد است. تنها بر این اساس است که خدا توفیق هدایت را نصیب گروهی می‌کند یا از گروهی سلب می‌کند.[2]

۱ـ المیزان، ج۱۶، ص ۵۴ ۲ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۱۱۵

وَمَآ اوتيتُم مِن شَيءٍ فَمَتَاعُ الحَيوٰةِ الدُّنيا وَزينَتُها
وَما عِندَ اللهِ خَيرٌ وَاَبقىٰ ۚ اَفَلا تَعقِلونَ ﴿۶۰﴾ اَفَمَن وَعَدنٰهُ
وَعدًا حَسَنًا فَهُوَ لاقيهِ كَمَن مَتَّعنٰهُ مَتاعَ الحَيوٰةِ الدُّنيا
ثُمَّ هُوَ يَومَ القِيٰمَةِ مِنَ المُحضَرينَ ﴿۶۱﴾ وَيَومَ يُناديهِم فَيَقولُ
اَينَ شُرَكاءِيَ الَّذينَ كُنتُم تَزعُمونَ ﴿۶۲﴾ قالَ الَّذينَ حَقَّ
عَلَيهِمُ القَولُ رَبَّنا هٰٓؤُلاءِ الَّذينَ اَغوَينا اَغوَينٰهُم كَما
غَوَينا ۖ تَبَرَّأنا اِلَيكَ ما كانوا اِيّانا يَعبُدونَ ﴿۶۳﴾ وَقيلَ ادعوا
شُرَكاءَكُم فَدَعَوهُم فَلَم يَستَجيبوا لَهُم وَرَاَوُا العَذابَ ۖ لَو
اَنَّهُم كانوا يَهتَدونَ ﴿۶۴﴾ وَيَومَ يُناديهِم فَيَقولُ ماذا اَجَبتُمُ
المُرسَلينَ ﴿۶۵﴾ فَعَمِيَت عَلَيهِمُ الاَنباءُ يَومَئِذٍ فَهُم لا يَتَساءَلونَ
﴿۶۶﴾ فَاَمّا مَن تابَ وَءامَنَ وَعَمِلَ صٰلِحًا فَعَسىٰ اَن يَكونَ مِنَ
المُفلِحينَ ﴿۶۷﴾ وَرَبُّكَ يَخلُقُ ما يَشاءُ وَيَختارُ ۗ ما كانَ لَهُمُ الخِيَرَةُ ۗ
سُبحٰنَ اللهِ وَتَعٰلىٰ عَمّا يُشرِكونَ ﴿۶۸﴾ وَرَبُّكَ يَعلَمُ ما تُكِنُّ
صُدورُهُم وَما يُعلِنونَ ﴿۶۹﴾ وَهُوَ اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ ۖ لَهُ الحَمدُ
فِي الاولىٰ وَالاخِرَةِ ۖ وَلَهُ الحُكمُ وَاِلَيهِ تُرجَعونَ ﴿۷۰﴾

آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟! ۶۰ آیا کسی که به او وعدهٔ نیکو داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده‌ایم سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضارشدگان خواهد بود؟! ۶۱ روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: «کجا هستند همتایانی که برای من می‌پنداشتید؟!» ۶۲ گروهی (ازمعبودان) که فرمان عذاب دربارهٔ آنها مسلم شده است می‌گویند: «پروردگارا! ما اینها [= عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان‌گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می‌جوییم؛ آنان در حقیقت ما را نمی‌پرستیدند (بلکه هوای نفس خود را پرستش می‌کردند).» ۶۳ و به آنها [= عابدان] گفته می‌شود: «معبودهایتان را که همتای خدا می‌پنداشتید بخوانید (تا شما را یاری کنند)!» معبودهایشان را می‌خوانند، ولی جوابی به آنان نمی‌دهند. و (در این هنگام) عذاب الهی را (با چشم خود) می‌بینند، و آرزو می‌کنند ای کاش هدایت یافته بودند! ۶۴ (به خاطر آورید) روزی را که خداوند آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: «چه پاسخی به پیامبران (من) گفتید؟!» ۶۵ در آن روز، همهٔ اخبار بر آنان پوشیده می‌ماند، (حتّی نمی‌توانند) از یکدیگر سؤالی کنند. ۶۶ امّا کسی که توبه کند، و ایمان آورد و عمل صالحی انجام دهد، امید است از رستگاران باشد. ۶۷ پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزه است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند! ۶۸ و پروردگار تو می‌داند آنچه را که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه را آشکار می‌سازند. ۶۹ و او خدایی است که معبودی جز او نیست؛ ستایش برای اوست در این جهان و در جهان دیگر؛ حاکمیت (نیز) از آنِ اوست؛ و همهٔ شما به سوی او بازگردانده می‌شوید. ۷۰

۶۳. بیزاری معبودان از عابدان : معبودهای مشرکان، دو گروه بودند: یک گروه، بندگان گرامی خدا از قبیل فرشتگان و حضرت عیسی بن مریم(ع) که مشرکان به آنها نسبت الوهیت می‌دادند و گروه دیگر، جن‌های پلید (شیاطین) مانند ابلیس و انسان‌های گردن‌کش مانند فرعون و نمرود و پیشوایان گمراه‌گر. این آیه در بارهٔ معبودان گروه دوم سخن می‌گوید؛ زیرا سخن از گمراهی آنها و گمراه‌کردنشان است؛ در حالی که گروه اول، کسی را گمراه نکردند. این آیه می‌فرماید که این گروه در قیامت از کسانی که در دنیا به دنبال آنها بودند و آنها را می‌پرستیدند، بیزاری جسته، می‌گویند: «**ما آنها را گمراه کردیم؛ همان‌گونه که خودمان گمراه شدیم.**» یعنی درست است که آنها به‌خاطر فریب ما گمراه شدند؛ ولی ما آنها را به گمراهی مجبور نکردیم؛ بلکه درست مانند گمراه شدن خود ما ـ که از روی اختیار بود ـ ایشان نیز به اختیار خودشان گمراه شدند و به هیچ وجه زور و اجباری در میان نبود. در آیهٔ ۲۲ سورهٔ ابراهیم از قول ابلیس می‌خوانیم که در قیامت به پیروان خود می‌گوید: «**...من بر شما تسلطی نداشتم جز این‌که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید. بنابر این مرا سرزنش نکنید؛ (بلکه) خود را سرزنش کنید.**» نیز در آیات ۲۸ تا ۳۳ سورهٔ صافات می‌خوانیم: «**(در قیامت) گروهی می‌گویند: (شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید (اما جز فریب، چیزی در کارتان نبود). (آنها در جواب) می‌گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تقصیر ما چیست؟) ما هیچ‌گونه سلطه‌ای بر شما نداشتیم؛ بلکه شما خود قومی طغیانگر بودید ... ما شما را گمراه کردیم؛ همان‌گونه که خود گمراه بودیم. (آری) همهٔ آنها (پیشوایان و پیروان گمراه) در آن روز در عذاب الهی مشترک‌اند**»[1]

۶۵ و ۶۶. چه پاسخی به پیامبران گفتید؟: این آیه، تعقیبی است بر بحثی که در آیات گذشته در بارهٔ مشرکان آمد و سؤالاتی که از آنها در قیامت می‌شود. به دنبال سؤال از معبودهای آنها، سؤال دیگری از عکس‌العمل آنان در برابر پیامبران می‌شود. بی‌شک کافران پاسخی ندارند. اگر بگویند دعوت آنها را اجابت کردیم، که این دروغ است و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد. اگر هم بگویند که تکذیبشان کردیم، به آنها تهمت زدیم، ساحرشان نامیدیم، مجنونشان خواندیم، بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم و آنها و پیروانشان را به قتل رساندیم، هر چه بگویند، مایهٔ بدبختی و رسوایی است. جایی که پیامبران بزرگ الهی در روز قیامت در برابر این سؤال که مردم چه پاسخی به دعوت شما دادند، می‌گویند: «**ما چیزی نمی‌دانیم؛ تو خود از همهٔ اسرار نهان آگاهی.**» (مائده ـ ۱۰۹)، این کوردلان مشرک چه می‌توانند در پاسخ این سؤال بگویند؟[2]

۶۸. اختیار؛ موهبتی الهی : این آیه، دلیلی بر نفی شرک و بطلان عقیدهٔ مشرکان است. این آیه می‌فرماید که اختیار آفرینش با او است و اختیار شفاعت به دست او و اختیار ارسال پیامبران نیز به ارادهٔ او است و خلاصه اختیار همه چیز بستگی به مشیت ذات پاک او دارد. بنابر این، نه از بت‌ها کاری ساخته است، نه حتی از فرشتگان و انبیا؛ مگر به اجازهٔ او. به هر حال، اطلاق اختیار در اینجا، دلیل بر تعمیم آن است؛ یعنی خداوند، هم صاحب اختیار امور تکوینی است و هم امور تشریعی و هر دو از مقام خالقیت او سرچشمه می‌گیرد. با این‌حال چگونه آنها راه شرک می‌پویند و چگونه به سوی غیر خدا می‌روند؟ در روایاتی که از طرق اهل بیت(ع) به ما رسیده، این آیه به موضوع اختیار و گزینش امام معصوم از سوی خدا تفسیر شده و جملهٔ «ما کان لهم الخیرة» (**آنها در برابر او اختیاری ندارند**) نیز بر همین معنی تطبیق شده و این در واقع مصداق روشن است؛ چرا که حفظ دین و آیین و انتخاب رهبر معصوم برای این هدف، جز از ناحیهٔ خدا ممکن نیست.[3]

۱ـ المیزان، ج۱۶، ص ۶۴ ۲ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۱۴۰ ۳ـ پیشین، ص ۱۴۲

قُل أَرَءَيتُم إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيكُمُ الَّيلَ سَرمَدًا إِلىٰ يَومِ
القِيٰمَةِ مَن إِلٰهٌ غَيرُ اللَّهِ يَأتيكُم بِضِيآءٍ ۖ أَفَلا تَسمَعونَ ﴿٧١﴾
قُل أَرَءَيتُم إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيكُمُ النَّهارَ سَرمَدًا إِلىٰ يَومِ
القِيٰمَةِ مَن إِلٰهٌ غَيرُ اللَّهِ يَأتيكُم بِلَيلٍ تَسكُنونَ فيهِ ۖ
أَفَلا تُبصِرونَ ﴿٧٢﴾ وَمِن رَحمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ الَّيلَ وَالنَّهارَ
لِتَسكُنوا فيهِ وَلِتَبتَغوا مِن فَضلِهِ وَلَعَلَّكُم تَشكُرونَ
﴿٧٣﴾ وَيَومَ يُناديهِم فَيَقولُ أَينَ شُرَكاءِيَ الَّذينَ كُنتُم تَزعُمونَ
﴿٧٤﴾ وَنَزَعنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهيدًا فَقُلنا هاتوا بُرهانَكُم
فَعَلِموا أَنَّ الحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنهُم ما كانوا يَفتَرونَ ﴿٧٥﴾ ۞ إِنَّ
قارونَ كانَ مِن قَومِ موسىٰ فَبَغىٰ عَلَيهِم ۖ وَءاتَينٰهُ مِنَ
الكُنوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنوأُ بِالعُصبَةِ أُولِي القُوَّةِ ۖ إِذ
قالَ لَهُ قَومُهُ لا تَفرَح ۖ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الفَرِحينَ ﴿٧٦﴾
وَابتَغِ فيما ءاتىٰكَ اللَّهُ الدّارَ الءاخِرَةَ ۖ وَلا تَنسَ نَصيبَكَ
مِنَ الدُّنيا ۖ وَأَحسِن كَما أَحسَنَ اللَّهُ إِلَيكَ ۖ وَلا تَبغِ
الفَسادَ فِي الأَرضِ ۖ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ المُفسِدينَ ﴿٧٧﴾

بگو:« به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می‌تواند روشنایی برای شما بیاورد؟! آیا نمی‌شنوید؟!» ۷۱ بگو:« به من خبردهیداگرخداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی‌بینید؟!» ۷۲ و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید. ۷۳ (به خاطر آورید) روزی را که آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید:«کجایند همتایانی که برای من می‌پنداشتید؟» ۷۴ (در آن روز) از هر امّتی گواهی برمی‌گزینیم و (به مشرکان) می‌گوییم:« دلیل خود را بیاورید!» امّا آنها می‌دانند که حق از آنِ خداست، و تمام آنچه را افترا می‌بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد. ۷۵ قارون از قوم موسی بود، امّا بر آنان ستم کرد؛ ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند:« این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد. ۷۶ و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده‌نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.» ۷۷

ربع الحزب ٤

۷۵ . گواهان روز جزا : منظور از گواهانی که این آیه از آنها سخن می‌گوید، همان پیامبران‌اند؛ بدین صورت که هر پیامبری، گواه امت خویش است و پیامبر اسلام(ص)، گواه بر همهٔ پیامبران و امت‌ها (ر.ک. به: نساء ـ ۴۱). به این ترتیب، مجلسی با حضور پیامبران تشکیل می‌شود و این مشرکان کوردل و لجوج در آن مجلس بزرگ مورد بازخواست قرار می‌گیرند. در آنجاست که به عمق شرک آشنا می‌شوند و حقانیت پروردگار و پوچی بت‌ها را به روشنی می‌بینند.[۱]

۷۶ . ثروتمند خودخواه بنی‌اسرائیل : معروف است که قارون از بستگان نزدیک (پسر عمو یا پسر خاله) موسی(ع) بود و اطلاعات و معلومات زیادی از تورات داشت. نخست در صف مؤمنان بود؛ ولی غرور ثروت، او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد. در تواریخ می‌خوانیم که او از یک سو نمایندهٔ فرعون در بنی‌اسرائیل بود و از سوی دیگر، خزانه‌دار گنج‌های فرعون. فرعون برای این‌که بنی‌اسرائیل را به زنجیر بکشد و تمام هستی آنها را غارت کند، منافق حیله‌باز و بی‌رحمی از میان بنی‌اسرائیل برگزید و زمام اختیار آنها را به او سپرد تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشاند و از این رهگذر، ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند. بعد از نابودی فرعون، مقدار عظیمی از ثروت و گنج‌های او در دست قارون ماند و موسی(ع) مجال پیدا نکرده بود که این ثروت بادآوردهٔ فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد. سرانجام هنگامی که موسی(ع) تصمیم گرفت از او زکات بگیرد، پرده از چهره‌اش کنار رفت و چهرهٔ منحوس او برای همه آشکار گشت. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: توضیح آیهٔ ۸۱ همین سوره).[۲]

۷۷. موضع دین در برابر ثروت : در این آیه، چند نصیحت از عاقلان قوم قارون به او ذکر شده است که در این مختصر به دو تای آنها پرداخته می‌شود. یکم این‌که به او گفتند: «**در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب.**»؛ اشاره به این‌که مال و ثروت، بر خلاف پندار بعضی از کج‌اندیشان، چیز بدی نیست. مهم این است که ببینیم در چه مسیری به کار می‌افتد. اگر به وسیلهٔ آن، سرای آخرت طلبیده شود، چه چیزی از آن بهتر است و اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوس‌رانی و هوس‌بازی گردد، چه چیز از آن بدتر؟ این همان منطقی است که در جملهٔ معروف امام علی(ع) در بارهٔ دنیا به روشنی آمده است: «**هر که به چشم عبرت در آن نگرد، دیدهٔ بینش وی روشن گردد و هر که به دیدهٔ تمنا به آن نگاه کند، دیدگانش را نابینا گرداند.**» قارون کسی بود که با داشتن آن اموال بسیار، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوانی داشت؛ ولی چه سود که غرورش اجازهٔ دیدن حقایق را به او نداد. در نصیحت دوم به او گفتند: «**و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن.**» این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد؛ یعنی اموالی که جذب بدن او یا صرف لباس و مسکن او می‌شود، مقدار معینی است و اضافهٔ بر آن به هیچ‌وجه جذب شدنی نیست و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند . مگر یک نفر چقدر می‌تواند غذا بخورد و چه اندازه لباس بپوشد؟ از چند مسکن و چند مرکب می‌تواند استفاده کند و به هنگام مردن چند کفن با خود می‌تواند ببرد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان، امانت‌دار آنها. علی(ع) چه زیبا فرموده است: «**ای فرزند آدم، هر چه بیش از روزی هر روزه‌ات کسب کنی، تو خزانه‌دار دیگری هستی.**» برای جملهٔ «لا تنس نصیبک من الدنیا» تفسیر دیگری نیز گفته‌اند که با تفسیر فوق جمع‌شدنی است؛ از امام علی(ع) در ذیل این جمله روایت شده است: «**تندرستی و قوّت و فراغت و جوانی و نشاط و بی‌نیازی‌ات را فراموش مکن و به‌وسیلهٔ این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب.**» طبق این تفسیر، این قسمت از آیه، هشداری است به همهٔ انسان‌ها که فرصت و سرمایه‌ها را از دست ندهند که فرصت‌ها همچون ابر می‌گذرد.[۳]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۱۴۹ ۲ـ پیشین، ص ۱۵۲ و ۱۷۳ ۳ـ پیشین، ص ۱۵۵

قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ أَوَلَمۡ يَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ
أَهۡلَكَ مِن قَبۡلِهِۦ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مَنۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُ قُوَّةٗ
وَأَكۡثَرُ جَمۡعٗاۚ وَلَا يُسۡـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٧٨ فَخَرَجَ
عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا
يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩
وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَيۡلَكُمۡ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّمَنۡ
ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗاۚ وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ ٨٠ فَخَسَفۡنَا بِهِۦ
وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ
ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ٨١ وَأَصۡبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوۡاْ مَكَانَهُۥ
بِٱلۡأَمۡسِ يَقُولُونَ وَيۡكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ
عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُۖ لَوۡلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا لَخَسَفَ بِنَاۖ وَيۡكَأَنَّهُۥ
لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٢ تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ
لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ
٨٣ مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجۡزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٤

(قارون) گفت: «این ثروت را بوسیلهٔ دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!» آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد،) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند. ۷۸ (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! براستی که او بهرهٔ عظیمی دارد!» ۷۹ امّا کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است، امّا جز صابران آن را دریافت نمی‌کنند.» ۸۰ سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد. ۸۱ و آنها که دیروز آرزو می‌کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد. اگر خدا بر ما منّت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد. ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند. ۸۲ (آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرارمی‌دهیم که ارادهٔ برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است. ۸۳ کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است؛ و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، مجازات بدکاران جز (به مقدار) اعمالشان نخواهد بود. ۸۴

۷۹. جنون نمایش ثروت : ثروتمندان مغرور معمولاً گرفتار انواعی از جنون می‌شوند و یک شاخهٔ آن، جنون نمایش ثروت است. آنها از این‌که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند، لذت می‌برند و از این‌که سوار مرکب راهوار خود شوند و از میان پابرهنه‌ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند، احساس آرامش خاطر می‌کنند. البته همین نمایش ثروت غالباً آفت جانشان می‌شود؛ زیرا کینه‌ها را در سینه‌ها پرورش می‌دهد و احساسات را ضد آنها بسیج می‌کند. بسیار می‌شود که همین عمل زشت شرم‌آور، طومار زندگی آنها را در هم می‌پیچد یا ثروتشان را بر باد می‌دهد. ممکن است این کار جنون‌آمیز، انگیزه‌ای مانند تطمیع افراد طمعکار و تسلیم افراد سرکش داشته باشد؛ ولی آنها حتی بدون این انگیزه این عمل را انجام می‌دهند. این نوعی هوس است و نه برنامه و نقشه. به هر حال، قارون از این قانون مستثنی نبود؛ بلکه نمونهٔ بارز آن بود.[1]

۸۱. نهایت بی‌شرمی قارون و فرمان عذاب : قارون با نمایش ثروت هنگفت خود در برابر تودهٔ مردم محروم، طغیان و سرکشی را به اوج رسانید. نقل شده که پس از آن‌که موسی(ع) قارون را به دادن زکات مالش مأمور کرد و او با یک حساب ساده فهمید که چه مبلغ هنگفتی را باید بپردازد، از پرداخت زکات سر باز زد و برای تبرئهٔ خویش، به نقشهٔ شومی متوسل شد؛ بدین صورت که زن بدکاره‌ای را با پول تطمیع کرد تا در حضور مردم اعلام کند که ـ معاذالله ـ موسی(ع) با او رابطهٔ نامشروعی داشته است و بدین‌وسیله حیثیت پیامبر خدا لکه‌دار شود؛ اما چون آن زن در میان مردم حاضر شد، حضرت موسی او را به خدا سوگند داد که حقیقت را بیان کند و او به خواست خدا منقلب شد و حقیقت را فاش کرد. در آن هنگام، حضرت موسی(ع) قارون را نفرین کرد. در این زمان، فرمان مجازات قارون زشت‌سیرت صادر گشت و او و خانه‌اش در زمین فرو رفت.[2]

۸۳. سرای آخرت، سرای سلطه‌جویان نیست : پس از ذکر ماجرای تکان‌دهندهٔ ثروتمند جنایتکار یعنی قارون، در این آیه بیانی آمده که نتیجه‌گیری کلی از این ماجرا است. به فرمودهٔ این آیه، آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می‌شود، این دو است: برتری‌جویی (استکبار) و فساد در زمین که همهٔ گناهان در آن جمع است؛ چرا که هر چه خدا از آن نهی کرده، حتماً بر خلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود است و بنا بر این، ارتکاب آن، نظام زندگی او را بر هم می‌زند و مایهٔ فساد در زمین است. حتی برتری‌جویی هم یکی از مصادیق فساد در زمین است؛ ولی اهمیت فوق‌العادهٔ آن سبب شده است که به طور خاص مطرح گردد. در روایات اسلامی مخصوصاً بر این نکته تأکید شده است؛ تا آنجا که در حدیثی از امام علی(ع) می‌خوانیم که **«گاه می‌شود انسان از این لذت می‌برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر است و به خاطر همین، مشمول این آیه می‌شود»**؛ چرا که این هم مصداق کوچکی از برتری‌جویی است. در حدیث دیگری در بارهٔ امام علی(ع) آمده است: آن حضرت هنگام خلافت در بازارها قدم می‌زد، گمشده‌ها را راهنمایی می‌کرد، ضعیفان را کمک می‌نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می‌شد و این آیه را برای آنها می‌خواند و سپس می‌فرمود که **«این آیه در بارهٔ زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده‌های مردم نازل شده است»**؛ یعنی همان‌گونه که من حکومت را وسیلهٔ برتری‌جویی خود قرار نداده‌ام، شما نیز نباید قدرت مالی خود را وسیلهٔ سلطه بر دیگران قرار دهید که سرانجام و عاقبت نیک، از آنِ گروهی است که نمی‌خواهند برتری‌جویی و فساد کنند.[3] در روایتی می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علی(ع) پس از شکایت و ابراز ناراحتی از کسانی که حق خلافت را از او غصب کردند و آنهایی که در زمان خلافت ظاهری‌اش نیز به مخالفت با او پرداختند، فرمود: **«گویی آنها سخن خدا را نشنیده بودند در آنجا که می‌فرماید: «این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که ارادهٔ برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است.» آری به خدا سوگند که آن را شنیده و در یافته بودند، ولی دنیا در چشمانشان آراسته شد و زر و زیورهای آن فریبشان داده بود.»**[4]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۱۶۳ ۲ـ پیشین، ص ۱۶۶ ۳ـ پیشین، ص۱۷۷

۴ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۳

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ۚ قُل رَّبِّي
أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾ وَمَا كُنتَ
تَرْجُو أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ
ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ
إِلَيْكَ ۖ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ ۘ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۚ
لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

سُورَةُ العَنكَبُوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ
لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ
الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا ۚ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾ مَن كَانَ يَرْجُو
لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾ وَمَن
جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

نصف الحزب ٤

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت [=زادگاهت] باز می‌گرداند. بگو: «پروردگار من از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامهٔ) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار است.» ۸۵ و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد؛ ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد؛ اکنون که چنین است، هرگز از کافران پشتیبانی مکن. ۸۶ و هرگز (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آنکه بر تو نازل گشت، بازندارند؛ و به سوی پروردگارت دعوت کن، و هرگز از مشرکان مباش. ۸۷ معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه‌چیز جز ذات (پاکِ) او فانی می‌شود؛ حاکمیت تنها از آنِ اوست؛ و همه به سوی او بازگردانده می شوید. ۸۸

سوره عنکبوت

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

الم. ۱ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ۲ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که‌راست می گویندو کسانی که دروغ می گویندتحقّق یابد. ۳ آیا کسانی که‌اعمال بد انجام‌می‌دهند گمان کردند بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند! ۴ کسی که امید به دیدار خدا (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد؛) زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرا می‌رسد؛ و او شنوا و داناست. ۵ کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند؛ چرا که خداوند از همهٔ جهانیان بی نیاز است. ۶

۸۵ . پیشگویی دیگری از قرآن : هنگامی که پیامبر(ص) به قصد هجرت از مکه به سوی مدینه می‌آمد، به یاد موطنش مکه افتاد و آثار اندوه در چهرهٔ مبارکش نمایان گشت. در این هنگام، پیک وحی خدا جبرئیل نازل شد و پرسید: آیا به راستی به شهر زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده: «ان الذی فرض علیک القرآن لراذک الی معاد». می‌دانیم که این وعدهٔ بزرگ سرانجام تحقق یافت و پیامبر اسلام پیروزمندانه با ارتشی نیرومند و قدرت و عظمت فراوان به مکه بازگشت و حرم امن خدا بدون جنگ و خون‌ریزی به او تسلیم شد.[۱]

محتوای کلی سورهٔ عنکبوت : بحث‌های این سوره در چهار بخش خلاصه می‌شود: ۱ـ موضوع امتحان و وضع منافقان. ۲ـ گوشه‌ای از تاریخ پیامبران و مبارزهٔ آنها با کافران و گناهکاران. ۳ـ توحید و نفی شرک و نشانه‌های خدا در عالم آفرینش. ۴ـ مباحث متنوعی در بارهٔ ضعف و ناتوانی معبودهای ساختگی و عابدان عنکبوت‌صفت آنها و همچنین عظمت قرآن و دلایل حقانیت پیامبر اسلام و نیز برخی مسائل تربیتی همچون نماز، نیکی به پدر و مادر، اعمال صالح و طرز برخورد منطقی با مخالفان.[۲]

۲و۳ . آزمون در چهره‌های گوناگون : از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که امتحان یک سنت همیشگی و جاودانی الهی است و هر گروه و جمعیتی به نوعی در این سنت الهی شریک و سهیم‌اند و امتحانات خداوند در چهره‌های گوناگون به سراغ آنها خواهد آمد. گروهی در محیط‌هایی قرار می‌گیرند که از هر نظر آلوده است و وسوسه‌های فساد از هر نظر آنها را احاطه کرده؛ امتحان بزرگ آنها این است که در چنین جو و شرایطی، هم‌رنگ محیط نشوند و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند. گروهی در فشار محرومیت‌ها قرار می‌گیرند؛ در حالی که می‌بینند اگر حاضر به معاوضه کردن سرمایه‌های اصیل وجود خود باشند، فقر و محرومیت‌شان به سرعت در هم می‌شکند؛ اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوی و آزادگی و عزت و شرف، و همین آزمون آنها است. گروهی دیگر، بر عکس، غرق در نعمت می‌شوند و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می‌گیرد. آیا در چنین شرایطی، شکر مواهب الهی را به جا می‌آورند؟ گروهی با کشورهایی روبه‌رو می‌شوند که در عین دوری از خدا و فضیلت و اخلاق، از تمدن مادی خیره‌کننده‌ای بهره‌مندند و رفاه اجتماعی شایان ملاحظه‌ای دارند. در اینجا جاذبهٔ نیرومند مرموزی آنها را به سوی این نوع زندگی می‌کشاند که به قیمت زیر پا نهادن همهٔ اصولی که به آن اعتقاد دارند و به قیمت تن دادن به ذلت وابستگی می‌توانند چنان زندگی را برای خود و جامعهٔ خویش فراهم کنند. این نیز نوعی آزمون است. مصیبت‌ها، درد و رنج‌ها، جنگ و نزاع‌ها، قحطی و گرانی و تورم، حکومت‌های خودکامه که انسان‌ها را به بردگی و اسارت خود دعوت می‌کنند و آنها را به تسلیم در برابر برنامه‌های طاغوتی خود فرا می‌خوانند و امواج نیرومند هوای نفس و شهوت، هر یک از اینها وسیلهٔ آزمایشی بر سر راه بندگان خداست و در همین صحنه‌ها است که ایمان و شخصیت و تقوی و پاکی و امانت و آزادگی افراد مشخص می‌شود؛ اما برای پیروزی در این آزمون‌های سخت، جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار راهی نیست. در حدیثی در تفسیر این آیات می‌خوانیم: «**آزمایش می‌شوند؛ همان‌گونه که طلا در کوره آزمایش می‌شود، و خالص می‌شوند؛ همان‌گونه که فشار آتش، ناخالصی‌های طلا را از بین می‌برد و آن را خالص می‌کند.**»[۳] در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی(ع) می‌خوانیم: «**بلا برای ظالم ادب است و برای مؤمن، آزمایش و برای انبیا درجه و برای اولیا کرامت.**» همچنین در خطبه‌ای از ایشان در توصیف پیامبران آمده است: «**خداوند پیامبرانش را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت و با امور خوفناک، امتحان و با سختی‌ها و مشکلات خالص گردانید.**»[۴] به هر حال، عافیت‌طلبانی که گمان می‌کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند، با بهشتیان همنشین خواهند بود، سخت در اشتباه‌اند.[۵]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۱۸۴ ۲ـ پیشین، ص ۱۹۸ ۳ـ پیشین، ص ۲۰۶

۴ـ پیام قرآن، ج۴، ص ۴۷۶ و ۴۸۱ ۵ ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۲۰۷

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝٧
وَوَصَّيْنَا الْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ
بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۚ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم
بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝٨ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ
لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّٰلِحِينَ ۝٩ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ ۖ
فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ ۖ وَلَئِن
جَآءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ۚ أَوَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَٰلَمِينَ ۝١٠ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَٰفِقِينَ ۝١١ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا
اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَٰيَٰكُمْ ۚ وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنْ
خَطَٰيَٰهُم مِّن شَيْءٍ ۖ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ۝١٢ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ
وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ ۖ وَلَيُسْـَٔلُنَّ يَوْمَ الْقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ۝١٣ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ
سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ۖ فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝١٤

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می‌پوشانیم (و می‌بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش می‌دهیم. ۷ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن. بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می‌دادید با خبر خواهم ساخت. ۸ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمرهٔ صالحان وارد خواهیم کرد. ۹ و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم.» امّا هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند)؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید، می‌گویند: «ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم)». آیا خداوند به آنچه در سینه‌های جهانیان است آگاه‌تر نیست؟! ۱۰ مسلّماً خداوند مؤمنان را می‌شناسد، و بیقین منافقان را (نیز) می‌شناسد. ۱۱ و کافران به مؤمنان گفتند: «شما از راه ما پیروی کنید، (و اگر گناهی دارد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت.» آنان هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت؛ آنان بیقین دروغگو هستند. ۱۲ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت بیقین از تهمتهایی که می‌بستند سؤال خواهند شد. ۱۳ و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال، درنگ کرد؛ امّا سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت درحالی که ظالم بودند. ۱۴

۸. نیکی به پدر و مادر و استثنای آن : این نخستین بار نیست که قرآن به موضوع مهم و انسانی احسان به والدین اشاره می‌کند. این یکی از آزمایش‌های بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده است؛ چرا که گاهی آنها به سال‌هایی از عمر می‌رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می‌شود. اینجاست که باید فرزندان امتحان خود را در زمینهٔ حق‌شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند. در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: «**به مادرت**». دوباره سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: «**به مادرت**». بار سوم سؤال کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: «**به مادرت**». در چهارمین بار توصیهٔ پدر و سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها به انسان فرمود. در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده است، پیامبر(ص) فرموده است: «**بهشت زیر پای مادران است.**»؛ اما برای این‌که کسی تصور نکند که این پیوند عاطفی می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و موضوع ایمان حاکم گردد، مطلب را با یک استثنای صریح روشن کرده، می‌فرماید: «**و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای خدا شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن.**» از اینجا این اصل کلی استفاده می‌شود که هیچ چیز نمی‌تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد که آن مقدم بر همه چیز است. از امام علی(ع) روایت شده است: «**فرمان‌برداری مخلوق در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد، سزاوار نیست.**» شبیه همین آیه در سورهٔ لقمان نیز آمده است؛ با این اضافه که در آنجا می‌فرماید: «و صاحبهما فی الدنیا معروفا»؛ یعنی در عین این‌که دعوت آنها به شرک را نباید پذیرفت، باید در امور دنیا با آنها رفاقت کرد و در معاشرت با آنها به نیکی عمل کرد. مبادا کسی چنین تصور کند که اجازه دادن قرآن برای مخالفت با پدر و مادر در هنگام دعوت به شرک و گناهان دیگر، اجازه به بدرفتاری با آنها است.[1]

۱۰. منافقان؛ کم‌تحمل و پر ادعا : در آیات گذشته سخن از مؤمنان صالح و مشرکان به میان آمد و در این آیه در بارهٔ گروه سوم یعنی منافقان سخن گفته شده است. این آیه، مجازات الهی را عذاب نامیده و از آزارهای مردم به فتنه تعبیر کرده است؛ اشاره به این‌که آزارهای مردم، عذاب نیست؛ بلکه آزمایش و وسیلهٔ تکامل برای انسان است. به این ترتیب به آنها تعلیم می‌دهد که این دو را با هم مقایسه نکنند و با این بهانه که مخالفان آنها را آزار و شکنجه می‌کنند، دست از ایمان خود برندارند که این جزئی از برنامهٔ کلی امتحان در این دنیا است. آیهٔ مورد بحث این نکته را نیز روشن می‌کند که منافق تنها به کسانی نمی‌گویند که در باطن ابداً ایمان ندارند و اظهار ایمان می‌کنند؛ بلکه افراد سست‌ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیدهٔ خود را عوض می‌کنند، جزء منافقان محسوب می‌شوند.[2] البته تقیه، مطلب دیگری است که به این موضوع ارتباطی ندارد (برای اطلاع ر.ک. به: نحل ـ ۱۰۶).

۱۲. شما گناه کنید ، ما به عهده می‌گیریم : این آیه به یک نمونه از منطق‌های سست و پوچ مشرکان اشاره می‌کند. امروز نیز بسیاری از وسوسه‌گران را می‌بینیم که هنگام دعوت به یک عمل خلاف می‌گویند: اگر گناهی دارد، به گردن ما؛ درحالی که می‌دانیم هیچ کس نمی‌تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد؛ زیرا خداوند عادل است و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کند. از این گذشته، مسئولیت انسان در برابر اعمالش با این حرف‌های بی‌اساس از بین نمی‌رود و بر خلاف آنچه برخی از کوته‌فکران می‌پندارند، این تعبیرات سر سوزنی از مجازات انسان نمی‌کاهد. سپس برای این‌که تصور نشود این دعوت‌کنندگان به کفر و شرک و بت‌پرستی و ظلم به خاطر عملشان مجازاتی ندارند، در آیهٔ بعد می‌افزاید که آنها علاوه بر بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگری را نیز به دوش می‌کشند. این بار گناه اضافی، همان بار گناه گمراه‌گری و تشویق به گناه است؛ زیرا انگیزه‌های عمل، بخشی از عمل است.[3]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۲۱۵ و ۲۱۸ ۲ـ پیشین، ص۲۲۰ ۳ـ پیشین، ص ۲۲۲

فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَصْحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٥﴾
وَإِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ
لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ
أَوْثَٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ
ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَٱبْتَغُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزْقَ
وَٱعْبُدُوهُ وَٱشْكُرُوا۟ لَهُۥٓ ۖ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تُكَذِّبُوا۟
فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ
إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ كَيْفَ يُبْدِئُ ٱللَّهُ ٱلْخَلْقَ
ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا۟ فِى
ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ بَدَأَ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشْأَةَ
ٱلْءَاخِرَةَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ
وَيَرْحَمُ مَن يَشَآءُ ۖ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ
فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِى ٱلسَّمَآءِ ۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن
وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ
أُو۟لَٰٓئِكَ يَئِسُوا۟ مِن رَّحْمَتِى وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

ما او و سرنشینان کشتی را رهایی بخشیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم. ۱۵ ما ابراهیم را (نیز) فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت:«خدا را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید که این‌برای شما بهتر است اگر بدانید. ۱۶ شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می‌پرستید و دروغی به هم می‌بافید؛ آنهایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک‌هیچ‌رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید که به سوی او بازگشت داده می‌شوید.۱۷اگر شما (مرا) تکذیب کنید(جای‌تعجب نیست)، امتهایی پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ وظیفهٔ فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست». ۱۸ آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس بازمی‌گرداند؟! این کار برای خدا آسان است. ۱۹ بگو:« در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین‌گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند؛ یقیناً خدا بر هر چیز تواناست. ۲۰ هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) مجازات می‌کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می‌دهد؛ و شما را به سوی او بازمی‌گردانند. ۲۱ شما هرگز نمی‌توانید بر ارادهٔ خدا چیره شوید و از حوزهٔ قدرت او در زمین و آسمان بگریزید؛ و برای شما جز خدا، ولی و یاوری نیست.»۲۲ کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافرشدند، از رحمت‌من مأیوسند؛ و برای‌آنها عذاب دردناکی‌است! ۲۳

۱۷. روزی را از خدا بطلبید : بت‌پرستان از آن رو که بت‌ها را تمثال‌های فرشتگان و جن‌های مقرب می‌دانستند، آنها را می‌پرستیدند تا آنها را راضی کنند و آنها هم رزق و روزی و برکات را بر ایشان فرو فرستند؛ اما حضرت ابرهیم(ع) به آنها یادآوری فرمود که رزق و روزی آنها به دست بت‌هایشان نیست؛ بلکه به دست خدایی است که آنها را آفریده و رزق و روزی آنها را هم برای ادامهٔ حیاتشان قرار داده است. سپس آن حضرت به فراتر از این نکته اشاره می‌کند؛ این‌که رزق و اسباب آن، دلیل پرستش نیست؛ چرا که آن علت و اسباب مخصوصی دارد که چه بسا از کفر و ایمان افراد هم پیروی نکند؛ بلکه ممکن است کافری بهره‌ای فراوان از روزی داشته و بهرهٔ مؤمنی از روزی کم باشد. انسان باید خدایی را شکر کند و بپرستد که بازگشتنش به سوی اوست، به دست او برانگیخته خواهد شد و سعادت یا شقاوت ابدی‌اش با حکم او رقم خواهد خورد.[1]

۲۰. جهانگردی (سیر در زمین) : آثاری که در نقاط گوناگون روی زمین از دوران‌های قدیم باقی مانده، اسناد زنده و گویای تاریخ هستند. حتی ما از آنها بیش از تاریخ مدوّن بهره‌مند می‌شویم. آثار باقیمانده از دوره‌های گذشته، اشکال و صور و نقوش، روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان می‌دهند؛ در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع‌یافته و عکس‌های خشک بی‌روح آنها را مجسم می‌کند. آری، ویرانهٔ کاخ‌های ستمگران و بناهای شگفت‌انگیز اهرام مصر و برج بابِل و کاخ‌های کسری و آثار تمدن قوم سبأ و نظایر آن که در گوشه و کنار جهان پراکنده‌اند ، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و سخن‌ها می‌گویند. مطالعهٔ یک سطر از تاریخ زنده، معادل مطالعهٔ یک کتاب تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد، با هیچ چیز دیگری برابری نمی‌کند. هنگامی که در برابر آثار گذشتگان قرار می‌گیریم، گویا ویرانه‌ها یک‌مرتبه جان می‌گیرند و استخوان‌های پوسیده در زیر خاک زنده می‌شوند و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می‌کنند. بار دیگر اگر نگاه می‌کنیم، همه را خاموش و فراموش‌شده می‌بینیم و مقایسهٔ این دو حالت نشان می‌دهد که افراد خودکامه چه کوتاه‌فکرند که برای رسیدن به هوس‌های بسیار زودگذر، آلودهٔ هزاران جنایت می‌شوند. از این رو قرآن دستور داده که مسلمانان در روی زمین به سیر و سیاحت بپردازند و آثار گذشتگان را در دل زمین یا در روی خاک با چشم خود بینند و از مشاهدهٔ آن عبرت گیرند. آری، در اسلام نیز جهانگردی وجود دارد و به آن اهمیت زیادی داده شده، و هدف از آن، تحقیق و بررسی آثار و سرنوشت پیشینیان و مشاهدهٔ آثار عظمت خداوند در نقاط گوناگون جهان است. این همان چیزی است که قرآن نام آن را «سیر فی الارض» گذارده و طی آیات متعددی به آن دستور داده است (مانند: نمل ـ ۶۹ ، عنکبوت ـ ۲۰ ، حج ـ ۴۶ و ...)؛ اما این دستور مفید اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورهای دیگر از طرف مسلمانان مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.[2]

۱ـ المیزان، ج۱۶، ص ۱۱۸

۲ـ نمونه، ج ۳، ص ۱۲۴

فَما كانَ جَوابَ قَومِهِ اِلّآ اَن قالُوا اقتُلوهُ اَو
حَرِّقوهُ فَاَنجىٰهُ اللهُ مِنَ النّارِ اِنَّ فى ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ
لِقَومٍ يُؤمِنونَ ﴿۲۴﴾ وَقالَ اِنَّما اتَّخَذتُم مِن دونِ اللهِ اَوثانًا
مَوَدَّةَ بَينِكُم فِى الحَيوٰةِ الدُّنيا ثُمَّ يَومَ القِيٰمَةِ يَكفُرُ
بَعضُكُم بِبَعضٍ وَيَلعَنُ بَعضُكُم بَعضًا وَمَأوىٰكُمُ
النّارُ وَما لَكُم مِن نٰصِرينَ ﴿۲۵﴾ فَـٰٔامَنَ لَهُ لوطٌ
وَقالَ اِنّى مُهاجِرٌ اِلىٰ رَبّى اِنَّهُ هُوَ العَزيزُ الحَكيمُ ﴿۲۶﴾
وَوَهَبنا لَهُ اِسحٰقَ وَيَعقوبَ وَجَعَلنا فى ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ
وَالكِتٰبَ وَءاتَينٰهُ اَجرَهُ فِى الدُّنيا وَاِنَّهُ فِى الـٰٔاخِرَةِ
لَمِنَ الصّٰلِحينَ ﴿۲۷﴾ وَلوطًا اِذ قالَ لِقَومِهِ اِنَّكُم لَتَأتونَ
الفٰحِشَةَ ما سَبَقَكُم بِها مِن اَحَدٍ مِنَ العٰلَمينَ
﴿۲۸﴾ اَئِنَّكُم لَتَأتونَ الرِّجالَ وَتَقطَعونَ السَّبيلَ
وَتَأتونَ فى نادِيكُمُ المُنكَرَ فَما كانَ جَوابَ
قَومِهِ اِلّآ اَن قالُوا ائتِنا بِعَذابِ اللهِ اِن كُنتَ مِنَ
الصّٰدِقينَ ﴿۲۹﴾ قالَ رَبِّ انصُرنى عَلَى القَومِ المُفسِدينَ ﴿۳۰﴾

ثلاثة ارباع الحزب ٤

امّا جواب قوم او [= ابراهیم] جز این نبود که گفتند:« او را بکشید یا بسوزانید!»ولی خداوند او را از آتش‌رهایی بخشید؛ در این ماجرا نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان می‌آورند.۲۴(ابراهیم) گفت:« شماغیراز خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده‌اید که مایهٔ دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد؛سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جویید و یکدیگر را لعن می‌کنید؛و جایگاه(همهٔ)شماآتش است و هیچ یار و یاوری برای شما نخواهد بود.» ۲۵ و لوط به او [= ابراهیم] ایمان آورد، و (ابراهیم) گفت:« من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم که او صاحب‌قدرت و حکیم است.»۲۶ و(در اواخر عمر،)اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است. ۲۷ و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت:« شما عمل بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است! ۲۸ آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید و در مجلستان اعمال ناپسند انجام می‌دهید؟!» امّا پاسخ قومش جز این نبود که گفتند:« اگر راست می‌گویی عذاب الهی را برای ما بیاور!» ۲۹ (لوط) عرض کرد:« پروردگارا! مرا در برابر این قوم تبهکار یاری فرما.» ۳۰

۲۵. چگونه انتخاب بت‌ها مایهٔ دوستی میان بت‌پرستان می‌شد؟ : به این سؤال از چند راه می‌توان پاسخ گفت: نخست این‌که پرستش برای هر قوم و قبیله‌ای رمز وحدت بوده است؛ زیرا هر گروهی بتی برای خود انتخاب کرده بود. در مورد بت‌های معروف جاهلیت نیز نوشته‌اند که هر یک از آنها به اهل شهر یا قبیله‌ای متعلق بود؛ بت «عزّی» مخصوص قریش بود و «لات» از آن طایفهٔ ثقیف و «منات» مخصوص اوس و خزرج. دیگر این‌که پرستش بت‌ها، پیوندی میان آنها و نیاکانشان ایجاد می‌کرد و غالباً به همین بهانه متوسل می‌شدند که اینها آثار نیاکان ما است و ما از آنها پیروی می‌کنیم. از این گذشته، سران کفار، پیروان خود را به پرستش بت‌ها دعوت می‌کردند و این حلقهٔ اتصالی بین سران و پیروان بود. در قیامت اما همهٔ این پیوندهای پوچ و پوسیده و پوشالی از هم گسسته می‌شود و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌اندازد و او را لعن و نفرین می‌کند و از عمل او بیزاری می‌جوید. حتی معبودهای آنان که به پندار خامشان وسیلهٔ ارتباط آنها با خدا بودند و در بارهٔ آنها می‌گفتند که: **«ما اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این‌که ما را به خدا نزدیک کنند»** (زمر ـ ۳)، از آنها بیزاری می‌جویند. در آیهٔ ۸۲ سورهٔ مریم آمده است: **«به زودی معبودها، منکر عبادت آنان خواهند شد؛ (بلکه) بر ضدشان قیام می‌کنند.»** بنابر این، منظور از کافر شدن به یکدیگر و لعنت کردن بعضی به بعضی، این است که آن روز آنها از یکدیگر بیزاری می‌جویند و آنچه مایهٔ پیوند محبت دروغینشان در دنیا بود، مایهٔ عداوت و بغضشان در آخرت می‌شود. در آیهٔ ۶۷ سورهٔ زخرف می‌خوانیم: **«دوستان در آن روز دشمن یکدیگر می‌شوند مگر پرهیزگاران.»** از بعضی روایات استفاده می‌شود که این حکم مخصوص بت‌پرستان نیست؛ بلکه تمام کسانی که امام و پیشوای باطلی برای خود برگزیده و دنبال او راه افتاده و با او پیمان دوستی بسته‌اند، در قیامت دشمن یکدیگر می‌شوند، از هم بیزاری می‌جویند و یکدیگر را لعنت می‌کنند؛ اما پیوند محبت مؤمنان که بر اساس توحید و خداپرستی و اطاعت فرمان حق در این دنیا بر قرار بوده، رنگ جاودانی به خود خواهد گرفت و در آنجا محکم‌تر می‌شود. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که مؤمنان در آنجا برای یکدیگر استغفار و شفاعت می‌کنند؛ در حالی که مشرکان به لعن و نفرین یکدیگر مشغول‌اند.[۱]

۲۶. هجرت ابراهیم(ع) : هنگامی که رهبران الهی رسالت خود را در یک نقطه به انجام رساندند و محیط آن‌قدر آلوده و تحت فشار جباران قرار داشت که پیشرفت دعوت آنها متوقف شد، باید از آنجا به منطقه‌ای دیگر هجرت کنند تا دعوت الهی را گسترش دهند. ابراهیم(ع) نیز از سرزمین بابل به اتفاق لوط و همسرش ساره به سوی سرزمین شام ـ مهد توحید و خاستگاه انبیای الهی ـ حرکت کرد تا بتواند در آنجا امکاناتی فراهم کند و دعوت توحید را وسعت بخشد. در این باره ابراهیم(ع) فرموده است: **«من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم.»**؛ چرا که این راه ، راه پروردگار بود؛ راه رضای او و راه دین و آیین او.[۲]

۲۷. پاداش ابراهیم(ع) : در این‌که منظور از این پاداش چیست، مفسران بیانات گوناگونی دارند. برخی گفته‌اند که شاید منظور زندگی مادی و معنوی نیکو و مناسب در دنیا باشد؛ چنان‌که در آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ نحل می‌خوانیم: **«ما در دنیا به او (همّت) نیکی عطا کردیم، و در آخرت از نیکان است.»** این احتمال را نیز داده‌اند که منظور از آن پاداش، مقام قرب الهی است که دیگر مؤمنان در آخرت به آن دست می‌یابند؛ ولی خداوند در دنیا آن مقام را به این پیامبر خود روزی فرمود.[۳] برخی از مفسران نیز گفته‌اند که شاید منظور از آن، نام نیک در میان همهٔ امت‌ها باشد؛ چرا که همه به ابراهیم(ع) به عنوان یک پیامبر عظیم‌الشأن احترام می‌گذارند و به وجود او افتخار می‌کنند. آبادی سرزمین مکه به دعای او، جذب همهٔ دل‌ها به سوی او و یادآوری خاطرات پرشکوه و ایمان‌آفرین و سازنده‌اش همه ساله در مراسم حج نیز ممکن است برخی دیگر از این پاداش‌ها باشد.[۴]

۱ـ نمونه، ج۱۶، ص ۲۴۶ ۲ـ پیشین، ص۲۴۸ ۳ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۲۶
۴ـ نمونه، ج ۱۶، ص۲۵۰

وَلَمَّا جَآءَت رُسُلُنَآ إِبرٰهِيمَ بِالبُشرىٰ قالوا إِنّا مُهلِكوا
أَهلِ هٰذِهِ القَريَةِ ۖ إِنَّ أَهلَها كانوا ظٰلِمينَ
۝٣١ قالَ إِنَّ فيها لوطًا ۚ قالوا نَحنُ أَعلَمُ بِمَن فيها ۖ
لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهلَهُ إِلَّا امرَأَتَهُ كانَت مِنَ الغٰبِرينَ
۝٣٢ وَلَمّا أَن جآءَت رُسُلُنا لوطًا سيءَ بِهِم وَضاقَ
بِهِم ذَرعًا وَقالوا لا تَخَف وَلا تَحزَن ۖ إِنّا مُنَجّوكَ
وَأَهلَكَ إِلَّا امرَأَتَكَ كانَت مِنَ الغٰبِرينَ ۝٣٣ إِنّا
مُنزِلونَ عَلىٰ أَهلِ هٰذِهِ القَريَةِ رِجزًا مِنَ السَّمآءِ
بِما كانوا يَفسُقونَ ۝٣٤ وَلَقَد تَرَكنا مِنها ءايَةًۢ
بَيِّنَةً لِقَومٍ يَعقِلونَ ۝٣٥ وَإِلىٰ مَدينَ أَخاهُم شُعَيبًا ۗ
فَقالَ يٰقَومِ اعبُدُوا اللَّهَ وَارجُوا اليَومَ الءاخِرَ وَلا تَعثَوا
فِي الأَرضِ مُفسِدينَ ۝٣٦ فَكَذَّبوهُ فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ
فَأَصبَحوا فى دارِهِم جٰثِمينَ ۝٣٧ وَعادًا وَثَمودَا وَقَد
تَبَيَّنَ لَكُم مِن مَسٰكِنِهِم ۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطٰنُ
أَعمالَهُم فَصَدَّهُم عَنِ السَّبيلِ وَكانوا مُستَبصِرينَ ۝٣٨

و هنگامی که فرستادگان ما (از فرشتگان) بشارت (تولد فرزند) برای ابراهیم آوردند، گفتند:« ما اهل این شهر و آبادی را [و به شهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن‌ستمگرند.»۳۱ (ابراهیم) گفت: « در این آبادی لوط است!»گفتند: « ما به کسانی که در آن هستند آگاه‌تریم؛ او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم؛جز همسرش که در میان قوم (گنهکار) باقی خواهد ماند.» ۳۲ هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آنها بدحال و دلتنگ‌شد؛گفتند: نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند. ۳۳ ما بر اهل این شهر و آبادی بخاطر گناهانشان، عذابی از آسمان فرو خواهیم‌ریخت.»۳۴ و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می‌اندیشند باقی گذاردیم. ۳۵ و ما به سوی «مدین»، برادرشان «شعیب» را فرستادیم؛ گفت: « ای قوم من! خدا را بپرستید، و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین فساد نکنید.» ۳۶ (ولی) آنها او را تکذیب کردند، و به این سبب زلزله آنان را فراگرفت، و بامدادان در خانه‌های خود به رو در افتاده و مرده بودند. ۳۷ ما طایفهٔ «عاد»و «ثمود» را نیز (هلاک کردیم)، و مساکن (ویران شدهٔ) آنان برای شما آشکار است؛ شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند. ۳۸

۳۲. دلسوزی ابراهیم(ع) برای قوم لوط : به ظاهر منظور حضرت ابراهیم(ع) از این‌که فرمود «**لوط در این آبادی است**» این بوده که عذاب را از همهٔ قوم لوط بردارد تا لوط هم در این میان محفوظ بماند. فرشتگان هم پاسخ دادند: این مطلب از ما پوشیده نیست؛ بلکه غیر از لوط، خانواده‌اش هم (که ایمان دارند) نجات می‌یابند و همسرش همراه دیگران هلاک خواهد شد. پس ابراهیم(ع) این را می‌دانسته که خداوند حضرت لوط را که پیغمبر اوست، با اهل آبادی هلاک نمی‌کند و نیز از تهدید فرشتگان این ترس در او پیدا نشد که مبادا لوط هم هلاک شود؛ بلکه منظورش این بوده که خداوند به واسطهٔ حضور لوط در آن آبادی، عذاب را از دیگران هم بردارد (این مطلب به طور واضح‌تر در آیات ۷۴ تا ۷۶ سورهٔ هود بیان شده است). در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که در ضمن بیان حدیث نزول فرشتگان بر ابراهیم و بشارت دادن وی فرمود: «**ابراهیم به فرشتگان گفت: برای چه آمده‌اید؟ گفتند: برای هلاک کردن قوم لوط. پس او پرسید: اگر صد نفر از ایشان را مؤمنان تشکیل دهند، چطور؟ جبرئیل فرمود: نه. پرسید: اگر پنجاه نفر از آنها مؤمنان باشند، چطور؟ گفت: نه. پرسید: اگر سی نفر باشند، چطور؟ گفت: نه. پرسید: اگر بیست نفر باشند، چطور؟ گفت: نه. پرسید: اگر ده نفر باشند، چطور؟ گفت: نه. پرسید: اگر پنج نفر باشند؟ گفت: نه. پرسید: اگر یک نفر باشد؟ گفت: نه. ابراهیم گفت: لوط در آن آبادی است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند، آگاه‌تریم. او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم (گناهکار) باقی خواهد ماند.**» در ذیل این روایت می‌خوانیم که امام حسن بن علی(ع) فرمود: «**من از سخن ابراهیم غیر از این را نمی‌فهمم که او می‌خواسته قوم لوط باقی بمانند و این همان سخن خداست که می‌فرماید: «دربارهٔ قوم لوط با ما مجادله می‌کرد.».**» (هود ـ ۷۴)[۱]

۳۳. دلتنگی لوط(ع) : ناراحتی لوط(ع) برای این بود که فرشتگان را نمی‌شناخت. آنها به صورت جوانانی خوش‌قیافه بودند و آمدن چنین میهمانانی به چنان محیط آلوده‌ای ممکن بود برای لوط موجب دردسر و چه بسا آبروریزی نزد میهمانان شود. از این رو سخت در فکر فرو رفت که عکس‌العمل قوم گمراه و ننگین و بی‌شرم در برابر این میهمانان چه خواهد بود. از آیات سورهٔ هود نیز به خوبی استفاده می‌شود که هنگامی که آن قوم بی‌شرم از وجود میهمانان لوط(ع) باخبر شدند، به سرعت به سراغ او آمدند و در نظر داشتند مزاحم آنان شوند. لوط که هنوز فرشتگان را نشناخته بود، سخت ناراحت شد. گاه با توسل به نصیحت و گاه به تهدید و گاه از طریق تحریک وجدان آنها که «**آیا یک مرد رشید در میان شما وجود ندارد؟!**» و گاه از طریق پیشنهاد ازدواج دخترانش با آنها خواست آنان را از این کار باز دارد؛ اما این بی‌شرمان به هیچ چیز قانع نبودند و تنها به هدف ننگین خود می‌اندیشیدند. در این هنگام، رسولان پروردگار خود را به لوط(ع) معرفی کرده، از طریق اعجاز الهی، چشمان آن قوم مهاجم را نابینا کردند و آب سردی بر قلب سوختهٔ این پیامبر بزرگ ریختند.[۲]

۳۵. نشانهٔ آشکار : ر.ک. به: توضیح آیهٔ ۷۶ سورهٔ حجر.

۳۸. مستبصرین : بعضی از مفسران، جملهٔ «و کانوا مستبصرین» را به معنای داشتن چشم بینا و عقل و درک کافی، بعضی به معنای دارا بودن فطرت سالم و بعضی به معنای استفاده از راهنمایی پیامبران دانسته‌اند. هیچ مانعی ندارد که همهٔ اینها در معنی آیه جمع باشد؛ اشاره به این‌که آنها جاهل قاصر نبودند؛ بلکه به‌خوبی حق را می‌شناختند، وجدان بیدار و عقل و خرد کافی داشتند و پیامبران به آنها اتمام حجت کرده بودند؛ ولی با این‌همه، ندای عقل و وجدان، دعوت انبیا را رها کردند و به دنبال وسوسه‌های شیطانی افتادند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه کرد و به جایی رسیدند که راهی برای بازگشت نبود. قانون آفرینش، این چوب‌های خشک و بی بار و بر را به آتش کشید.[۳]

۱ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۲۸ و ۱۳۲ ۲ـ نمونه، ج ۱۶، ص ۲۶۳ ۳ـ پیشین، ص ۲۷۱

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَٰنَ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ
بِالْبَيِّنَٰتِ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كَانُوا۟ سَٰبِقِينَ ۝٣٩
فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا
وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ
ٱلْأَرْضَ ۖ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝٤٠ مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن
دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ
وَإِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ ۖ لَوْ كَانُوا۟
يَعْلَمُونَ ۝٤١ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن
شَىْءٍ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝٤٢ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ۝٤٣ خَلَقَ
ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً
لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝٤٤ ٱتْلُ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَأَقِمِ
ٱلصَّلَوٰةَ ۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۗ
وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ۝٤٥

و«قـــــارون» و«فرعون» و «هامـــان» را نیـــز (هـــلاک کردیم)؛ موسی با دلایل روشن بـه سراغشـان آمد، امّا آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانسـتند (بـــر خدا) پیشـــی گیرند. ۳۹ ما هر یک از آنـان را به گناهشان گرفتیم، بر بعضی از آنهـا طـوفـانی از سنگـریزه فرسـتادیم، و بـعضی از آنان را صیحـهٔ آسـمانی فروگرفت، و بعضـی دیگـر را در زمـین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز بـــه آنها ســـتم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود ســـتم مـی کـردنـد. ۴۰ مَثَـل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود بـرگزیدند، مَثَل عنکبـوت اسـت که خانه‌ای بـــرای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است اگر می‌دانسـتند. ۴۱ خداوند آنچه را غیر از او می‌خوانند می‌داند، و او شکست‌ناپذیر و حـکیم اسـت. ۴۲ اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند. ۴۳ خداوند، آسـمانها و زمین را بحـق آفرید؛ در این آیتی اسـت بـــرای مؤمنان. ۴۴ آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسـان را) از زشـتیها و گناه بازمی‌دارد، و یاد خدا بزرگتراست؛ و خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌داند. ۴۵

۴۱. تکیه‌گاه‌هایی سست، چون لانهٔ عنکبوت : این آیه، مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و سرپرست خود قرار می‌دهند، بیان می‌کند که هر چه در این مثال بیندیشیم، نکات بیشتری از آن عایدمان می‌شود. هر حیوان و حشره‌ای برای خود خانه و لانه‌ای دارد؛ اما هیچ‌یک از این خانه‌ها به سستی خانهٔ عنکبوت نیست. لانهٔ عنکبوت که از تارهای بسیار نازک ساخته می‌شود، نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، و از سوی دیگر، مصالح آن به‌قدری سست و بی‌دوام است که در برابر هیچ حادثه‌ای مقاومت نمی‌کند. اگر نسیم ملایمی بوزد، تار و پودش درهم می‌ریزد و اگر چند قطره باران بر آن ببارد، متلاشی می‌گردد. با کمترین شعلهٔ آتشی نابود می‌شود و حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند، پاره پاره می‌شود و از سقف خانه آویزان می‌گردد. معبودهای دروغین نیز نه سودی دارند و نه زیانی، نه مشکلی را حل می‌کنند و نه در روز بیچارگی، پناهگاه کسی هستند. درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانی‌اش، هم مرکز استراحت است و هم دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا؛ ولی در مقایسه با خانه‌های حیوانات دیگر بی‌نهایت سست و بی‌دوام است. کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار دهند، تکیهٔ آنها بر تار عنکبوت است. تخت و تاج فرعون‌ها، اموال بی‌حساب قارون‌ها، قصرها و گنج‌های شاهان، همچون تار عنکبوت، سست و غیر سزاوار اعتماد و در برابر طوفان حوادث ناپایدارند؛ ولی آنها که با توکل به خدا و ایمان به او زندگی می‌کنند، بر سدّی پولادین تکیه دارند.[1]

۴۵. فلسفهٔ بزرگ نماز : از آن رو که طبیعت نماز، انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است. انسانی که به نماز می‌ایستد و تکبیر می‌گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می‌شمرد، به یاد نعمت‌های او می‌افتد، حمد و سپاس او را می‌گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید، به یاد روز جزای او می‌افتد، به بندگی او اعتراف می‌کند، از او یاری می‌جوید و می‌خواهد که به راه راست هدایتش کند و از راه کسانی که بر آنها غضب شده و از گمراهان به خدا پناه می‌برد. بدون شک، در قلب و روح چنین انسانی، جنبشی به سوی حق و حرکتی به سوی پاکی و جهشی به سوی تقوی پیدا می‌شود. او برای خدا رکوع می‌کند، در پیشگاه او پیشانی بر خاک می‌نهد، غرق در عظمت او می‌شود و خودخواهی و خودبرتربینی‌ها را فراموش می‌کند، به یگانگی خدا و رسالت پیامبر(ص) گواهی می‌دهد و بر او و خاندانش درود می‌فرستد و از خدا می‌طلبد که در زمرهٔ بندگان صالح او قرار گیرد. همهٔ این کارها، موجی از معنویت در وجود او ایجاد می‌کند؛ موجی که سد نیرومندی در برابر گناه محسوب می‌شود. این عمل چند بار در شبانه‌روز تکرار می‌گردد و در حالات گوناگونی که انسان به علت مشغولیات مادی از خدا غافل است، او را به یاد مبدأ اعلی می‌اندازد. از این گذشته، هنگامی که آمادهٔ مقدمات نماز می‌شود، خود را شست‌وشو می‌دهد و پاک می‌کند، حرام و مال غصبی را از خود دور می‌کند و به بارگاه دوست می‌رود. همهٔ این امور، تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشا و منکرات دارد. این اثر نماز به قدری اهمیت دارد که در بعضی از روایات اسلامی، معیار سنجش نماز مقبول و غیر مقبول خوانده شده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: «**کسی که دوست دارد ببیند نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه، باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی‌ها و منکرات بازداشته یا نه؟ به همان مقدار که بازداشته، نمازش قبول است.**» البته نهی از فحشا و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایطش دارای بعضی از این درجات است. ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ‌گونه اثری در او نبخشد؛ هر چند نمازش صوری باشد و هر چند آلودهٔ گناه باشد. البته این‌گونه نماز تأثیرش کم است. این‌گونه افراد اگر همین نماز را هم نخوانند، از این هم آلوده‌تر خواهند شد. در روایتی می‌خوانیم که جوانی از انصار نماز را با پیامبر ادا می‌کرد اما آلودهٔ گناهان زشتی بود. این ماجرا را به پیامبر(ص) عرضه داشتند. حضرت فرمود: «**سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال باز می‌دارد.**»[2]

۱ـ نمونه، ج ۱۶، ص۲۷۷ ۲ـ پیشین، ص۲۸۴